

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگاری را سزااست که از بین کافّه حقایق کونیّه حقیقت انسانیّه را بدانش و هوش که نیرین اعظمین عالم کون و امکان است مفتخر و ممتاز فرمود و از نتایج و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم و منطیع نمود چه اگر بدیده پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد که از فیوضات فکر و دانش هیكل عالم در هر دوری بجلوه و طوری مزین و بلطایف بخشایش جدیدی متباهی و مفتخر است و این آیت کبرای خداوند بی‌همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث اول ما خلق الله العقل شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیكل انسانی من حیث الظهور مشخص گردید

پاک و منزهست خداوندی که باشراقات انوار این لطیفه ربّانیّه عالم ظلمانی را غبطه عوالم نورانی فرمود و اشرف الارض بنور ربّها متعالی و مقدّست پروردگاری که فطرت انسانیّه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان

حال ای هوشمندان بشکرانه این فضل اعظم باید دست نیاز بیارگاه ربّ بی‌انبار برافراخت و تضرّع و ابتهال نمود که موفق بر آن گردیم که در این عهد و عصر سوحات رحمانیّه از وجدان نفوس انسانیّه طالع و لایح گردد تا این نار موقده ربّانیّه که مودوع در افئده بشریّه است مخمود نماند

بدیده بصیرت ملاحظه نمائید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است هر طایفه و قبیله‌ئی که در این بحر بی‌پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبایل و ملل پیشترند عزّت و سعادت هر ملّتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و شرافت و مفخرت انسان در آن است که بین ملأ امکان منشأ خیری گردد در عالم وجود آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود نگرد مشاهده کند که بتوفیقات الهیّه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریّه است لا والله بلکه لذت و سعادتی اتمّ و اکبر از این نه

تا بکی بپر نفس و هوی پرواز نمائیم و تا بکی در اسفل جهل بنکبت کبری چون امم متوحّشه بسر بریم پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدّن و انسانیّت است بآن تشبّث نمائیم و گوش احسان شده تا کلمات حکمیّه عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته کمر همّت باجرای مقتضیات آن بریندیم حواس و قوای باطنیّه اعطا گشته که در امور خیریّه جمعیت بشریّت صرف نمائیم و بعقل دوربین بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلّیه و جزئیّه و مهمّه و عادیّه مشغول گردیم تا جمیع در حصن حصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کلّ احیان بجهت سعادت بشریّه اساس جدیدی تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم چه قدر انسان شریف و عزیز است اگر بآنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر رذیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده در فکر منافع ذاتیّه و اغراض شخصیّه خود عمر گرانیامه را بگذراند

اعظم سعادت سعادت انسانیّه و اوست مدرک حقایق آیات آفاقیّه و انفسیّه اگر سمنند همّت بی‌همتا را در میدان عدل و تمدّن جولان دهد سزیم آیتان فی الآفاق و فی انفسهم

و اکبر شقاوت شقاوت بشری است اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهک در شهوات نفسانیّه ماند در این صورت در درکات اسفل توحّش و نادانی از حیوانات مضرّه پستتر افتد اولئک کالأنعام بل هم اضلّ ان شرّ الدوابّ عند الله الصّمّ البکم الذّین لا یعقلون

باری باید دامن همّت بکمر غیرت زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدّن و صنایع و عزّت و شرف و علوّ منزلت جمعیت بشریّه تشبّث نمود تا از زلال نیت خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضی قابلیت انسانیّه بریاحین فضایل ذاتیّه و شقایق حقایق خصایل حمیده سرسبز و خرم گشته رشک گلستان معارف اسلاف گردد و این قطعه مبارکه ایرانیّه مرکز سنوح کمالات انسانیّه در جمیع مراتب گشته آینه جهان‌نمای جهان مدنیّت شود

و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عترت طاهره‌اش را لایق و سزاست که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف کلیّه‌اش سگان متوحّشه اقلیم یثرب و بطحا خارق‌العاده در اندک زمانی از حسیض جهل و نادانی باعلی درجه علم و دانائی عروج و صعود نمودند بقسمی که در فجر امکان چون نجوم سعادت و مدنیّت بدرخشیدند و مرکز فنون و معارف و علوم و خصایص انسانیّه گشتند

بر اولی الأبصار معلوم و واضح بوده که چون در این ایام رأی جهان‌آرای پادشاهی بر تمدّن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و معموریّت و آبادی بلدان قرار یافته و بصرافت طبع ید یمین رعیت‌پروری و عدالت‌گستری را از آستین همّت کامله و غیرت تامّه برآورده تا بانوار عدل آفاق ایران را محسود ممالک شرق و غرب فرماید و نشأه اولای اعصار اوّلیّه ممتازّه ایران در عروق و شریان اهالی و متوطنین این دیار سریان نماید لهذا این عبد لازم دانسته که بشکرانه این همّت کلیّه مختصری در بعضی موادّ لازمه لوجه الله مرقوم نماید و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمه نصیحه‌ای بنای وطن خویش را چون ناصح امین لوجه الله متذکر می‌نمایم و ربّ خبیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیّه محبّه الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزئین و تصدیق و تکذیب کل کوتاه است انّما نطعمکم لوجه الله و ما نرید منکم جزاءً و لا شکوراً

دست پنهان و قلم بین خطّ گذار

اسب در جولان و ناپیدا سوار

ای اهل ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمائید و سر بجیب تفکر فرو برده بصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است در ازمینه سابقه مملکت ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بود عزّت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان‌افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع آوازه جهان‌گیری تاجداران ایران حتی بسمع مجاورین دایره قطبیّه رسیده و صیت سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیّه‌اش دستورالعمل کلّ ملوک قطعات اربعه عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهان‌گیری ممتاز و بصفت ممدوحه تمدّن و معارف سرفراز در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضایل و خصایل حمیده انسانیّه دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت‌بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته

از آنچه در تواریخ فارسیّه مندرج و مندمج است در اسفار توریّه که الیوم نزد کلّ ملل اروپا من دون تحریف کتاب مقدّس مسلم است مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسیّه به بهمن ابن اسفندیار موسوم حکومت ایران از حدود داخلیّه هند و

چین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم به سیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی مینمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور با لشکر بی‌پایان بنیان حکومت رومان را که بجهان‌گیری مشهور بود با خاک یکسان نموده زلزله در جمیع ارکان حکومت عالم انداخت و نظر بتاریخ ابی‌الفداء که از تواریخ معتبره عربی است اقلیم سبعة عالم را در قبضه تصرف آورد و هم‌چنین در آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی‌الحقیقه بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقلیم سبعة را مابین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود

خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبت است که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایران است

حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هوی بهوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت و همت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت بنی‌آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق و غرب امکان حال محلّ تأسف کلّ قبایل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیّتش تا ابدالآباد در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه ملتش اشرف ملل بوده حال باین احوال اسف‌اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش مرغوب‌ترین کلّ اقلیم بوده حال بنکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی‌معارف‌ترین کشورهای عالم شمرده گردد

آیا اهل ایران در قرون پیشین سردفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه حال چگونه بدین حال پرملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم و از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیّت حضرت کبریا است چشم پوشیده کل باغراض شخصیّه و منافع ذلیّه ذاتیه خود گرفتار شدیم این خطه طیبه چون سراج و هاج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت اهالی پرتو اقبالش مکدر و ظلمانی گشته بکت السموات السبع و الارضون السبع علی عزیز ذلّ

همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پستترند استغفرالله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کلّ قبایل و طوایف داشته و دارند و هم‌چنین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیّه و محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتها درجه تحسین را داشته و لکن تفکر و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب

الآن بین قطعات خمسّه عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیّه قطعۀ اروپ و اکثر مواقع امریک شهرت یافته و حال آنکه در ازمنه قدیمه متوحش‌ترین طوایف عالم و جاهل و کاهل‌ترین قبایل و امم بودند حتی بلقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده‌اند و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول و ملل اروپ وقایع عظیمه و امور مغایره شدید و حرکات موحشه و حوادث مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را فی‌الحقیقه اعصار توحش می‌شمرند بناء علی ذلک فی‌الحقیقه اساس مدنیّت و اصلاحات و ترقی در اروپ از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهود بتشویق و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته

حال بفضل الهی و همت روحانیّه مظهر نبوت کلیه پادشاه معدلت‌پناه ایران سراق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح نیات خالصه شهریاری از مشرق هم خیریّه جهانبانی دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس عدل و حقانیّت و تشیید ارکان معارف و مدنیّت فرماید و جمیع وسایل ما به الترقی را از حیث قوه بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد و تا بحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کلّ امور در کفّ کفایت او است و اصلاح حال جمهور منوط بهمت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان در تربیت و مدنیّت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت سعی بلیغ را

مجری فرماید و بر وجه مطلوب آثار رعیت‌پروری واضح و مبرهن گردد لهذا بنده و امثال این بنده ساکت بودند ولکن حال چون مشهود ابصار اولی البصائر گشته که ذات خسروانه بصرافت طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید لذا نیت صادقانه دلالت بر این اذکار نمود

و عجب در اینست بجای آنکه کل بشکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزّة است قیام نمایند و بجناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند که یوماً فیوماً این مقاصد خیریه شهریاری مزداد گردد بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض ذاتیه مختل و روشنائی رأی و تصوّراتشان بعبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیّه محجوب و مکدر همّتشان مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محوّل بر وسایل ریاسیه علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده‌اند و حال آنکه تا بحال متشکّی بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود در فکر خیر عموم و بتحری راحت و آسایش جمهور نپردازد حال که باین همّت کبری قیام فرموده اعتراض دیگر کنند بعضی گویند که این افکار جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه ایران و برخی بیچارگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بی‌خبرند و قوه امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیه و من تشبه بقوم فهو منهم قومی بر آنند که باید اینگونه امور اصلاحیه را بتائی شیئاً فشیئاً اجرا نمود تعجیل جایز نه و حزبی بر آنند که باید تشبّث بوسایلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیت تامّه کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوایف نه باری هر گروهی بهوائی پرواز مینمایند

ای اهل ایران سرگردانی تا بکی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء و مضادّتی بی‌فایده و بی‌فکری و بی‌خبری تا چه زمان باقی اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیه خود میکوشند و ما هر یک در دام هوی و هوس خود مبتلا دمبدم ما بسته دام نویم

و خداوند عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم بمکافات خیریه از جهتی نداشته و ندارم بلکه ابتغاء لمرضاة الله میگویم نظر از عالم و عالمیان بسته بصون حمایت حضرت احدیت التجا نموده‌ام لا اسألکم علیه اجرّاً ان اجری الآ علی الله

باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده موافق حال طوایف سایره است و بمقتضیات حالیه و روش احوال ایرانیّه مناسبتی ندارد فی الجمله ملاحظه مینمایند که ممالک سایره نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبّثات مدنیّه سبب ترقی آن ممالک و اقالیم گشته آیا اهل اروپا از این تشبّثات ضرری مشاهده نموده‌اند و یا خود بالعکس بکمال علوّ منزلت جسمانیّه نایل گشتند و یا آنکه چند قرن است که هیئت عمومیه ایران بر روش معلوم حرکت نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فواید و ترقی مشهود و حاصل شد و اگر این امور تا بحال بمحکّ تجربه نرسیده بود محتمل که محلّ توهم بعضی نفوس کاهله گردد یعنی اشخاصی که شعله نورانی عقل هیولائی در زجاجه فطرتشان مخموم است حال نچنان است بلکه جزئیات این کیفیات تمدنیّه در ممالک سایره مراراً و کراراً تجربه گشته و فوایدش درجه وضوح یافته که هر اعمای غبی ادراک نموده

حال چشم اعتساف را بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین و بنیان حصین رزین مبین مقتضیات حسنّه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیه ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیه جمهور است آیا توسیع دایره معارف و تشبید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور مضرّه است زیرا که افراد هیئت اجتماعیّه را از حیث اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد میفرماید و یا خود تأسیس قوانین عادلّه موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت عمومیه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته این حرّیت حقوق عمومیه افراد اهالی مابین و مغایر فلاح و نجاج است

و یا خود بعقل دورین از قراین احوال حالیه و نتایج افکار عمومیّه عالم وقوعات ازمئه استقبالیّه را که در حیّز قوه است بالفعل ادراک نموده در امنیّت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانانه است و یا خود تشبّث بوسایل اتّحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویّه با دول عظیمه و محافظه علاقات و دادیّه با دول متحابّه و توسیع دایره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر مدفوعات طبیعیّه مملکت و تزئید ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم و منحرف از نهج قویم است و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را از حرّیت مطلقه سیاسیه بتصرف کیف یشاء بازداشته بقانون حقانیت مقید و اجرائات قصاصیه چون قتل و حبس و امثالهما منوط باستیذان از دربار معدلت مدار و در مجالس عدلیّه مقرر سریر سلطنت بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحت جانی و اجراء مایستحقّ مشروط بصدور فرمان عالی نمودن مخرب اساس رعیت پروریست و یا خود سدّ ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش و تعارف معبر سبب تدمیر بنیان معدلت است و یا خود هیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند و جانشان در کلّ احوال در معرض تلف از ذلّت کبری و مسکنت عظمی نجات داده در ترتیب مآکل و مشاربشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده و در تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه و در تدارک اكمال مهمّات و آلات و ادوات ناریّه کمال سعی و اهتمام را مبذول داشتن از افکار سقیمه است و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه باید و شاید در حیّز وجود نیامده اگر انصاف دهد این قصور از نتایج عدم اتّحاد آراء عمومیّه و قلت همّت و غیرت منتفذان و بزرگان مملکت صدور یافته این بسی مبرهن و واضح است که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیّه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیای امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شایبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد امور بر محور لایق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا بدرجهئی نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس شعری از مسلک حقانیت تجاوز نماید اصلاح مأمول تامّ رخ نماید

و از این گذشته هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است و حسن و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار و استعداد و دیانت و حقانیت و علو همّت و سمو غیرت متحیّزان و منتفذان اهالی است و فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود آن را جاری و ساری فرمود حال انجام امور و مصالح عباد در کفّت کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال مقدسه را باشیای نالایقه نیالیند البتّه تأییدات الهیه آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت علیّه ایران از انوار عدلیّه آن نفوس ثابتّه راسخه منور گردد بشأنی که اشعه آن نور جمیع عالم را احاطه نماید لیس هذا علی الله بعزیز

والّا البتّه نتایج غیر مقبوله مشهود شود چنانچه در بعضی مدن از ممالک اجنبیه برأی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل مجالس آن جمع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات خیریه سبب احداثات مضرّه شد تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور چندی است اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیه الله و بلند همّت و عقیف النفس باشند ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنه مقننه مرعیّه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهمّ داخلیّه و روابط و علاقات خارجیّه و متفنن در فنون نافع مدنیّه و قانع بمداخل ملکی خود باشند و همچو گمان نرود که وجود چنین اعضائی مشکل و ممتنع است بعنایات حقّ و خاصان حقّ و همّت بلند اصحاب غیرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهون از لحظات اعین و انظار

و اما اگر اعضای مجالس برعکس این قضیه دون و نادان و بی خبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همّت و بی غیرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیّه خود باشند ثمره و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود مگر آنکه

زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و تحصیل حقوق خود بشخص واحد هدیه‌ئی تقدیم مینمود بعد باید کلّ اعضای مجلس را راضی کند و الا احقاق حقوقش متصوّر نگردد

و چون نظر دقیق نمائید مشهود و معلوم گردد که علّت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقّانیت و انتظام امور از قلّت تدبّین حقیقی و عدم معارف جمهور است مثلاً اگر اهالی متدبّین و در قرائت و کتابت ماهر و متفنّ باشند اگر مشکلی رخ نماید اولاً بحکومت محلّیه شکایت نمایند اگر امری مغایر عدل و انصاف بیند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند داوری خود را بمجالس عالیّه رسانند و انحراف حکومت محلّیه را از مسلک مستقیم شرع مبین بیان کنند و بعد مجالس عالیّه صورت استنطاق را از محلّ معلوم بطلبند البتّه آن شخص مشمول الطاف عدل و داد گردد و لکن حال اکثر اهالی از قلّت معارف زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویش نمایند ندارند

و هم‌چنین نفوسی که در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدودند چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم ترقّی در درجات عالیّه معارف هنوز لذّت حقّانیت‌پروری و حلاوت معدلت‌گستری را نچشیده و از معین عذب فرات صدق طویّت و خلوص نیّت ننوشیده و کما هو حقّه ادراک ننموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلّیه عالم امکان عزّت نفس و همّت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت فطریّه و عفت خلقیه است بلکه بلنداختری و بزرگواری را در جمع زخارف دنیویّه بآیّ نحو کان دانسته

حال قدری انصاف لازم است که انسان فی‌الجمله تفکّر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم سرافراز داشته و بتجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در فجر ابداع بانوار صفات کامله و فیوضات قدسیّه مستنیر شده حال چگونه این رداء مطهر را بکثافات اغراض نفسانیّه بیالاید و این عزّت جاوید را بذلّ شدید تبدیل نماید

أترعم انک جرم صغیر

و فیک انطوی العالم الأكبر

و اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی نبود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیه و علوّ منزلت و سموّ منقبت بشریه مرقوم میشد این زمان بگذار تا وقت دگر

در قطب امکان شأن اعظم و مقام اکبر ارفع افخم ظاهراً و باطناً اولاً و آخراً انبیای الهی راست و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر صرف نداشته و کذلک عزّت کلّیه اولیای حقّ و مقربان درگاه احدیت را مختصّ و حال آنکه ابداً در فکر غنای ظاهر خود نبودند و هم‌چنین ملوک معدلت‌سلوکی که صیت جهانبانی و عدالت آسمانیشان آفاق کائنات را فراگرفته و آوازه حقوق‌پروری و بزرگواریشان اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین غنای خود شمرده و ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموریت خزاین سلطنت دانسته افتخارشان بذهب و فضّه نبوده بلکه بروشنائی رأی و بلندی همّت جهان‌آرای بوده

و هم‌چنین وزرای مکرم و وکلای مفحّمی که رضای حقّ را بر رضای خود مقدم داشته و در فنون سیاسیّه علم مهارت کلّیه را بر اتلال حکمت حکومتیه برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولتخواهی واضح و نتایج معموریت‌پروری لایح بوظیفه زهیده خود قناعت نموده روز و شب مشغول بتمشیت مهمّ امور و احداث و ایجاد وسایل ترقّی جمهور بودند و بفکر ثاقب و رأی صائب دولت متبوعه خود را مطاع دول عالم و مقرّر سریر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظیم امور ملل و امم فرموده بوصول اعلی مراقی و حلّ مشکلاتست فنعیم ما قالمفخرت ذاتیه و اسمی معارج حیثیت فطریّه متباهی گشتند

و کذلک مشاهیر علمای نحاریر که بفضایل علمیه و خصایل حمیده موصوف و بعروۃ الوثقای تقی متشبث و بذیل هدی متوسل و متمسک و مرآت تخیلاتشان بصور معانی کلّیه مرتسم و زجاجه تصوّراتشان از شمس معارف عمومیّه مقتبس و در ایام و لیالی بتدقیق و تحقیق علوم نافع مشغول و بتربیت و تعلیم انفس مستعدّه متعلّمه مألوف البتّه در مذاق عرفانشان گنج بادآورد خسروان بقطره‌ئی از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطر مقلطه ذهب و فضّه با حلّ مسئله‌ئی از مسائل غامضه مقابلی ننماید لذا اید امور خارجه را چون ملاعب صبیان انگازند و کلفت زخارف زایده را لایق دونان و جاهلان شمرند چون طیور شکور بحیوب چندی قناعت نموده نعمات حکمت و معارفشان حیرت بخش مدارک و شعور اجلّه فضلائی امم آفاق گردد

و هم‌چنین سروران خردمندان از اهالی و متحیّزان متنفّذان ولایات و نواحی که ارکان حکومتند علوّ منزلت و سموّ شأن و سعادتشان در خیرخواهی عموم و تفقّد و تجسّس وسایل عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است

مثلاً ملاحظه نمائید که اگر شخصی از اکابر ولایتی غیور و هوشمند و پاک دل و دانشمند و بفضیلت فطریّه موصوف و بذکا و درایت خلقیه معروف و از ارکان هیئت ولایت باشد حال عزّت کلّیه و سعادت سرمدیه و شأن و شرف دنیوی و اخرویش در چه چیز است آیا در ملازمت صداقت و راستی و غیرت و حمیّت پروری و ابتغاء مرضات الهی و استجلاب حسن انظار خسروی و استرضاء خاطر جمهور اهالی است و یا خود بجهت آنکه در شام عیش مهیا و سفره مهنائی حاضر سازد در روز بتخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام و ذلیل نماید فوالله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال او بهتر است چه فایده که از موائد سمائیّه خصایل انسانیه نچشیده و از چشمه صافی موهبت عوالم بشریه نوشیده‌اند

و این معلوم است که مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجالس انکار نه ولکن تا همّت ارکان و اعضای منتخبه چه بظهور رساند اگر بنیّت خالصه موفق شوند البتّه نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد و الاّ البتّه مهمّل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود

اری الف بان لا یقوم بهادم

فکیف بیان خلفه الف هادم

باری از تفصیلی که بیان شد مقصود این بود که اقلّاً معلوم گردد که عزّت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علوّ فطرت و سموّ همّت و وسعت معلومات و حلّ مشکلاتست فنعم ما قال

علیّ ثیاب لو یباع جمیعها بفلس

لکان الفلس منهجّ اکثرا

و فیهنّ نفس لو یقاس بها

نفوس الوری کانت اجلّ و اکبرا

و بنظر این عبد چنان می‌آید که اگر انتخاب اعضای موقتّه در مجالس ممالک محروسه منوط برضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیبت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن توجّه اهالی ساقط شوند

و همچو ظنّ و گمان نرود که مقصود از این کلمات مذمّت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای ممدوحیّت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی‌الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبّر تشبث بوسایلی نماید که جمهور اهالی بثروت و غنای کلی برسند همّتی اعظم از این نه و عندالله اکبر مثنوبات بوده و هست چه که این بلندهمّت سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات جمع غفیری از عباد

حقّ گردد ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس صنایع و تربیت ایتم و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عند الحقّ و الخلق بزرگوارترین سکن زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب

و اما حزبی که بر آند این اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین و مبین سیرت حبیب ربّ العالمین است قدری تدبّر نمایند که این مخالفت از چه جهت است آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است که باین واسطه وجه مشابهت حاصل و من تشبّه بقوم فهو منهم وارد اولاً این امور ظاهره جسمانیّه اسباب تمدنیّه و وسایل معارف و فنون حکمت طبیعیّه و تشبّات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیّه و ضبط و ربط مهمّ امور مملکت بوده دخلی باساس مسائل کلیّه الهیّه و غوامض حقایق عقیده دینیّه ندارد و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جایز نه این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است آیا حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصّین را فراموش نموده‌اند و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیّت از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام و غافل از عبودیت خبیر علام بوده‌اند و اهل اروپا اقلاً از اهل کتاب و مقرّر و معترف بعزیز وهابند و در آیه مبارکه و لتجدنّ اقربهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری مصرّح پس طلب علم و معارف از ممالک امت انجیل جایز و موافق تر است حال چگونه تعلّم از عبده اوئان مقبول عندالله و تعلّم از اهل کتاب مبعوض درگاه کبریاست

و هم چنین در غزوه احزاب ابوسفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با خود متفق نموده با کافه طوایف قریش بر اطفای سراج الهی که در مشکوه یثرب برافروخته بود قیام نمودند و چون در آن زمان اریاح امتحان و افتتان از هر جهت بقوه شدیده در هبوب بود بقوله تعالیٰ لم ا حسب الناس ان یتروکوا ان یقولوا امّنا و هم لا یفتنون و مؤمنین قلیل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند که آفتاب مشرق حقیقت را بغبار ظلم و جور تیره گردانند حضرت سلمان بحضور مطلع وحی الهی و مهبط تجلیات و فیض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسیّه بجهت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت حفر خندق نمایند و این بجهت محافظه از هجوم بغتی بسیار موافق و مفید آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت و علم الهی فرمودند که این از عادات ممالک شرکیّه کفریّه معجوس است و اهل توحید را اتباع جایز نه و یا آنکه جمیع موحدین را سریعاً بحفر خندق امر فرمودند حتّی بنفس مبارک آلت حفر را برداشته و بمعاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند

و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیّه از تواریخ و غیره که علمای عظام و مورّخین فخام تصنیف نموده‌اند مذکور که بعد از طلوع نیر آفاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش هیئت عمومیّه امکان مستتیر و تغییر و تبدیل کلی در ارکان عالم بنزل شریعت جدیده الهیّه و تأسیس مبانی حکم ربّانیّه پیدا شد شریعت مقدسه سمائیّه در بعضی احکام مطابق عادات مألوفه اهل جاهلیّه نازل شد از آن جمله حرمت و رعایت اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهر قمریّه و اسمائشان و غیر از این امور کثیره ایست که بعینه و عبارتّه از کتب نقل میشود

و کانت الجاهلیّه تفعل اشیاء جاءت شریعه الاسلام بها فکانوا لا ینکحون الأمهات و البنات و کان اقبیح شیء عندهم الجمع بین الأختین و کانوا یعیبون المتزوج بامرأة ایه و یسمونه الصّیرن و کانوا یحجّون البیت و یعمرون و یحرمون و یطوفون و یسعون و یقفون المواقف کلّها و یرمون الجمار و کانوا یکبسون فی کلّ ثلاثه اعوام شهرّاً و یغتسلون من الجنابه و کانوا یدامون علی المضمضه و الاستنشاق و فرق الرّأس و السّواک و تغلیم الأظفار و نتف الابط و کانوا یقطعون ید السّارق الیمنی

حال نعوذ بالله میتوان بخاطر آورد که چون در بعضی از احکام شریعت غرّاً با عادات اهل جاهلیّه که مطرود جمیع طوایفند وجه مشابهت دارد نقصی وارد است و یا خود تصوّر میتوان کرد که استغفرالله حقّ غنی مطلق اتباع آراء کفریّه فرموده حکمت

بالغه الهیه بسیار آیا از قدرت حقّ بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون مشابَهتِ عادتِ امم جاهلیّه نازل فرماید بلکه مقصود از این حکمت کلّیه این بود که عباد از قیود تعصّبات جاهلیّه آزاد شوند و این اقوالی را که الیوم وسیله تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده بر زبان نرانند

ولکن بعضی از نفوس که از حقایق کتب الهیه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیّه کما هی اطلاع ندارند خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیّه باقی و برقرار بود و در مدلول آیه مبارکه اتّبع ملّه ابراهیم حنیفاً داخل لکن در جمیع کتب و صحف فرق اسلامیه این مسلم و مذکور است که احترام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست و از این گذشته الآن کتاب توریّه موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت توریّه نیز محرّف است زیرا در آیه مبارکه وارد یحرقون الکلم عن مواضعه و حال آنکه تحریف در مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور اگر بتفصیل این مسئله بپردازیم از مقصود اصلی تألیف این رساله بازمانیم لذا اختصار اولی

و دیگر آنکه در بعضی روایات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم مرضیه را از وحوش اقتباس کنید و عبرت بگیرید پس چون تعلّم اخلاق حسنه از حیوان صامت جایز بوجه اولی از ملل اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و بنفس ناطقه و قوه ممیّزه ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانیّه جایز و اگر ملاحظه شود که در حیوانات این صفات ممدوحه خلقیست این اصول و اساس مدنیّت و علوم و حکمت طبیعیّه در ممالک سایره بچه برهان میتوان گفت که غیر خلقیست هل من خالق غیر الله قل سبحان الله و هم چنین جمیع افاضل علمای متفنین و اکابر فقهای کاملین در بعضی فنونی که مبدء و مبدع آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تتبّع نموده اند و اقتباس معارف حکمیّه چون علم طبّ و ریاضی و جبر و حساب را از کتب یونانیّه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه فنّ منطلق را کلّ علما تتبّع و تدریس نمایند و حال آنکه مؤسس آن را از صابئین می شمردند و اکثری تصریح نموده اند که اگر عالم نحیری در فنون شتی مهارت کامله داشته لکن در فنّ منطلق تتبّع تمام نیافته اعتماد کلّی بر اقوال و نتایج فکریّه و استنباط مسائل کلّیه او نه

پس باین دلایل واضحه و براهین متقنه ظاهر و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیّه و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه مختصراً ما ینتفع به العموم از ممالک سایره جایز تا افکار عموم متوجه این امور نافع گردد و بکمال همّت بر اکتساب و اجراء آن قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدّتی این اقلیم پاک سرور اقلیم سایره گردد

ای خردمندان بعین عقل و تدبّر ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید حال اگر نفسی بگوید که ما را همین آلات نارینه قدیمه موافقت لزوم باستحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه آیا این قول را هیچ طفلی بسمع قبول استماع نماید و یا آنکه ما تا بحال احمال و امتعه و اجناس تجارّیه را از مملکتی بمملکتی بواسطه حیوانات نقل میکنیم محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستیم چه ضرور مشابَهت بامم سایره بجوئیم آیا این کلام قرین ادعان هیچ هوشیاری گردد لا والله مگر آنکه نظر بیعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور بدیهیه را انکار نمائیم

ممالک اجنبیه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومیّه کمال مهارت را نایل معذلک از یکدیگر اقتباس میکنند ممالک ایرانیه که منتها درجه احتیاج را داشته چگونه جایز است که مهمّل و معطل بماند و علمای بزرگواری که سالک بر خطّ مستقیم و منهج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه و مطّلع بر حقایق کتب مقدسه ربّانیّه هستند و قلوب مبارکشان بحلیه تقی متحلّی و وجوه نضره شان بانوار هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیّه و ناظر بر

مقتضیات زمانیه هستند البتّه بکمال جدّ تشویق و تحریص بتمدّن و معارف مینمایند هل یستوی الذّین یعلمون و الذّین لا یعلمون و هل تستوی الظّلمات و النّور

علما سراج هدایتند بین ملاء عالم و نجوم سعادتند مشرق و لایح از افق طوایف و امم سلسبیل حیاتند انفس میته جهل و نادانی را و معین صافی کمالاند تشنگان بادیه نقص و گمراهی را مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقایق قرآن مجید طیب حاذقند جسم معلول عالم را و تریاق فاروق اعظمند هیئت مسمومه بنی آدم را حصن حصینند مدینه عالم انسانیت را و کشف منیعند مضطربین و مضطربین جهالت را العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

ولکن پروردگار عالمیان از برای هر شیء علائم و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته عالم ربّانی را کمالات معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکا و فراست و نهی و عقل و حجی و زهد و تقوای حقیقی و خشیه الله قلبی واجب و الاّ شمع بی نور هرچند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنده داشته

ناز را روئی بیاید همچو ورد

چون نداری گرد بدخوئی مگرد

زشت باشد روی نازیبا و ناز

سخت باشد چشم نابینا و درد

در روایت صحیحه وارد و اما من کان من العلماء صائناً لنفسه و حافظاً لدینه و مخالفاً لهواه و مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلّده و چون این کلمات مشرقه جامع جمیع شرایط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمه این روایت مبارکه بیان میشود و هر کس که دارنده این شئون رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه نبوده نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را لایق و سزاوار نه

اول کلمه این شرایط مقدسه صائناً لنفسه است و این معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلایا و محن جسمانیّه نبوده زیرا انبیا و اولیا کلاً و طراً معرض اعظم شداید عالم و هدف سهام بلیات و اذیّات ملل و امم گشته بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده بمشهد فدا بجان و دل شتافتند و بکمالات معنویه و صوریه هیئت عالم را برداء جدید فضایل ذاتیه و شیم مرضیه اکتساییه مزین فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از نقایص باطنیه و ظاهریه و اتّصاف باوصاف کمالیه معنویه و صوریه بوده

اول صفت کمالیه علم و فضل است و جامعیت این مقام اعظم اقوم آگاهی کما هی بر غوامض مسائل الهی و حقایق حکم سیاسیّه شرعیّه قرآنی و مضامین سایر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و روابط ترقی و تمدن ملت باهره و اطلاع بر قوانین و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قوای مادی و ادبی عالم سیاسی ملل سائره و جامعیت فنون نافعه عصریه و تتبع در کتب تاریخیّه اعصار سالفه ملل و دول است چه اگر شخص عالم وقوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیه و علوم شرعیّه و فنون سیاسیّه و معارف عصریه و اطلاع بر وقایع عظیمه قرون سالفه ملل و دول نداشته باشد عنداللزوم عاجز ماند و این منافی صفت جامعیت است

مثلاً عالم ربّانی اگر در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بی خبر باشد آنچه از حقایق فرقانیه بیان نماید ابداً مسموع و مقبول آن شخص نیفتد و لکن اگر آن شخص ملاحظه نماید که آنچه در دست او است و مستند بر آن این عالم بزرگوار از قسیسین امت انجیل آگاهتر و بر حقایق کتب مقدسه مطلع و داناتر است بالطبع آنچه بیان نماید قبول کند چه جز اقرار مفری از برای او نه

چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلک عرفان و نیر اوج هدایت و ایقان حضرت رضا علیه السلام مشرف شد اگر در اسئله و اجوبه آن معدن علم بادله و براهین مألوفه رأس الجالوت بیان نمیفرمودند اقرار و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمینمود

و از این گذشته عالم سیاسی را دو قوه اعظم اقوم لازم قوه تشریعی و قوه تنفیذی مرکز قوه تنفیذی حکومت است و مرجع قوه تشریعی دانایان هوشمند حال اگر این رکن رکن و اساس متین جامع و کامل نباشد چگونه فلاح و نجاج از برای هیئت ملت تصور گردد

ولکن چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه نادر الوجود است و حکومت و هیئت ملت بانتظام حال در غایت درجه احتیاج لذا تاسیس هیئت علمی لازم که اعضای این مجلس هر چند نفس در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند و باقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی مرکز نمایند

اولاً چون تا بحال احکام شرعی را در مرافعات و محاکمات مدار معینی نبوده زیرا هر یک از علما نظر برای و اجتهاد خود نوعی حکم مینماید مثلاً دو نفس مرافعه مینمایند یکی از علما حکم بمدعی و دیگری بمدعی علیه بلکه احياناً در ماده واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان معلوم شده بود و حال چنین و شبههئی نیست که این امور سبب تشویش کافه امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیئت اجتماعی طاری گردد چه که هیچیک از مدعی و مدعی علیه مایوس از دعوی خود نگشته مادام العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف حکم اول شده جمیع عمر خود را بر لجاج میگذرانند و از اینکه اوقات خود را بکلی متوجه معانده و منازعه مینمایند از امور نافع خیریه و اشغال خود بازمانند و فی الحقیقه این شخصین حکم میت را دارند و حکومت و هیئت اجتماعی را ذرهئی خدمت نتوانند و لکن اگر حکم قاطعی در میان باشد دیگر محقوق محکوم ابداً امید استحصال امر ثانی ندارد لهذا راحت و آسایش جسته باشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد

نظر باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور عالی و ادانی این امر اهم اتم است لذا باید علمائی که واقفند بر مسائل شرعی الهیه در این مجلس کبیر اولاً یک منهج قویم و صراط مستقیمی بجهت قطع دعاوی عموم تعیین و تألیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازم است

و ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فواید شخصی خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشستن دانستن خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و الم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقن نمودنست

و ثالث صفت کمالیه بصدق طویت و خلوص نیت بتربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف عمومی و تدریس علوم نافع و تشویق بر ترقیات عصریه و تحریص بر توسیع دوایر صنایع و تجارت و ترغیب اتخاذ وسایل ثروت اهالی مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودن است چه که عموم ناس از این امور مهمه که علت مزمنه هیئت اجتماعی را بر فوریت بی خیرند

باید که علمای هوشمند و دانایان خردمند خالصاً مخلصاً لله بوعظ و نصیحت عموم برخیزند تا دیده اهالی از این کحل بینش معارف روشن و بصیر گردد زیرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصور نموده اند که نفسی که موقن بالله و مؤمن بآیات و رسل و کتب و شرایع الهیه و مظهر خشیه الله است باید معطل و معوق بماند و بطالت و بطائت ایام بگذرانند تا از نفوسی عندالله محسوب گردد که از دنیا و ما فیها گذشته دل بعالم اخروی بسته اند و از خلق بعید شده بحق تقرّب جسته اند چون این بیان مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت لهذا در این مقام ترک اولی

باری باقی صفات کمالیه خشیه الله و محبه الله فی محبه عباد و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و

حقوق پروری و امثال ذلک بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیّه ناقص است و اگر حقایق هر یک از این صفات را بیان نمائیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود

و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علمیه حافظاً لدینه است و این معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبایر و صغایر و اجراء احکام شرعیّه و باین وسایط محافظه دین الله نمودن نبوده بلکه هیئت ملت را از کلّ جهات محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر جمعیت دینیّه و ترویج دین الهی و غلبه و استعلاّیش بر سایر ادیان از اتّخاذ جمیع وسایل و وسایط سعی بلیغ را مبذول داشتن است

و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیّه در این امور چنانچه باید و شاید اقدام مینمودند تا بحال جمیع ملل عالم در ظلّ کلمه وحدانیت داخل میشدند و شعله نورانیّه لیظهره علی الدّین کله چون آفتاب در قطب امکان طالع و بر جمیع آفاق لایح میگشت در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت مذهبیّه کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخراً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز ترویج رهایی و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤسای سلف مسیحیین و عادات و رسوم مذهبیّه زایدۀ بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجهئی بود که کلّ ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمه قطعۀ اروپا در یمین قوت و قدرتش مودوع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز ترویج رؤسای دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور معلقه در کنایس و ابطال عادات رسمیّه زایدۀ بر مضامین انجیل لوطر محقّ و محقّق بود و بوسایل لازمه ترویج تشبّث نمود در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعۀ المان و انگلیس و بسیاری از اهالی نمچه خلاصه تقریباً دویست و پنجاه کرور از مذاهب سایره نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب بکمال همّت در ترویجند و حال در سواحل شرقیّه افریک بظاهر حرّیت و آزادی سودان و زنگیان را وسیله نموده مکاتب و مدارس تأسیس کرده بتعلیم و تدریس و تمدین طوایف متوحّشه صرفه افریک مشغولند و در باطن مقصد اصلیشان آنکه بعضی طوایف اسلامیّه زنگیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند هر طایفهئی در ارتفاع ملت خود مشغول و ما در خواب غفلت مدهوش

ملاحظه نمائید که این شخص با وجود آنکه معلوم نبود بچه هوائی پرواز میکند و بچه مقصدی متحرک بهمت و غیرت رؤسای مذهبیّ چه قدر ترویج شد

حال اگر ملت باهره حقّ که مظهر تأییدات الهیه و مطلع توفیقات ربّانیّه است اگر بهمت تامّه و غیرت کامله متوسلاً الی الله و منقطعاً عمّا سواه تشبّث بوسایل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند البتّه انوار حقّ مبین بر کلّ آفاق ساطع گردد و بعضی نفوس که بر حقایق امور اطلاعی ندارند و نبض عالم در دستشان نه و ندانند که علت مزمنه بطلان را چه فاروق اعظم حقّی لازم همچو گمان میکنند که ترویج بسیف منوط است و بحدیث انا نبیّ بالسیف استدلال مینمایند و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند مشهود گردد که در این عصر سیف واسطه ترویج نه بلکه سبب وحشت و دهشت و اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و در شریعت مبارکه غرّاً اهل کتاب را بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جایز نه و حال آنکه دلالت و هدایت فریضه ذمه هر مؤمن موحد است و حدیث انا نبیّ بالسیف و کذلک حدیث امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله در حقّ مشرکین جاهلیّه که از کثرت توخّش و نادانی از درجه بشریت ساقط بودند وارد چه که ایمانی که بضرب سیف حاصل گردد بسیار بی اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر و ضلال میشود چنانکه قبایل و طوایف اطراف مدینه منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر دوباره بدین جاهلیّه برگشته مرتد شدند

و هم چنین ملاحظه نمائید زمانی که نفحات قدسیّه روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمده در آن زمان کلّ قبایل و طوایف آسیا و اروپا و افریک و امریک و اوقیانوس که جزایر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند مقرر وحدانیت و الوهیت جز ملت

موسویّه نبوده بعد از بعثت انفاس طیبیه طاهره روح بخش آن حضرت در مدّت سه سال حیات جاودانی بر اهالی آن دیار مبدول داشت و بوحی الهی اسّ اساس شریعت عیسویّه که در آن عصر معجون براء السّاعه هیئت معلوله بشریّه بود تأسیس شد اگرچه در زمان آن حضرت انفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال حواریین و چند نساء بودند و یکی از حواریین که مسمی به یهودای اسخریوطی بود نیز مرتدّ شده یازده نفر باقی ماندند باری بعد از صعود آن حضرت بافق عزّت این نفوس قلیله باخلاق حسنه روحانیّه و روش و حرکات مقدّسه رحمانیّه مبعوث شده بقوه الهیّه و نفس مسیحائی بهدایت کلّ من علی الأرض قیام نمودند و در آن زمان کلّ ملل اصنامیّه و ملّت یهود بکمال قوّت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در زجاجه خطّه اورشلیم مشتعل گشته برخاستند یزیدون ان یطفؤوا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون و هر یک از این نفوس مبارکه را بدترین عذابی شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را بساطور قصّابی ریزه ریزه نموده در گلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشیاع این اشخاص مقدّسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک دفن نمودند با وجود این عقوبات شدید ابداً در تبلیغ امر الله فتور نموده بدون سلّ سیف و خراشیدن روی نفسی بالأخره ملّت عیسویّه عالم را احاطه نموده بقسمی که در قطعۀ اروپا و امریک از ادیان سایه اثری باقی نماند و در آسیا و افریک و جزایر بحر محیط جمّ غفیری از اهالی الیوم در ظلّ انجیل داخلند

حال باین ادلّه واضحه لایحه ثابت و مبرهن گشت که ترویج دین الهی بکمالات انسانیّه و اخلاق حسنه و شیم مرضیّه و روش و حرکت روحانیّه است اگر نفسی بصرافت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه احدیّت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیّه و طمع منافع ذاتیّه مبرّا و بصون حمایت حقّ التجا نموده بصفت امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همّت و وفا و دیانت و تقی بین خلق ظاهر گردد و مقصود اصلی از انزال شرایع مقدّسه سمائیّه که سعادت اخروی و تمدّن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد و الا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغلّ و مدبر گردند

در این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد ذکر نمائیم در تواریخ عربیّه مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه السّلام نعمان ابن منذر لخمی که یکی از ملوک عرب جاهلیّه و مقرّر سریر سلطنتش مدینه حیره بوده روزی از کثرت تجرّع اقداح مدام عقلش زائل و شعورش باطل گشت در عالم سکر و بیهوشی بقتل خالد بن مضلل و عمر بن مسعود کلدّه که دو ندیم و انیس و در محفل انس یار و جلیسش بودند فرمان داد و چون از عالم مستی و سکر بهوش آمد پیرشش حال دو ندیم پرداخت تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون و دلخون شد از حبّ شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دو ندیم داشت بر مقابرتش دو بناء عالی مسمی به غریّان ساخته

و بیادگار این دو ندیم یوم بؤس و یوم نعیم در هر سالی قرار داد و در این دو روز معلوم بحشمت تمام آمده مابین غریّان نشسته در یوم بؤس نظرش بر هر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد و وافدی را مظهر احسان و عنایت بی نهایت ساختی و این قاعده و قانون مستمرّ و بیمین شدید مستحکم بود

تا آنکه روزی پادشاه اسبی محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور گوری بنظرش درآمد در عقب آن گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و جیش خود دور و وقت بیگاه شده مایوس گشت ناگاه سواد خیمهئی در بادیه پیدا شد عنان بدان جانب معطوف داشت تا بدر خیمه رسید فرمود میهمان میطلبید خداوند خیمه حنظله ابن ابی عفره طائی گفت بلی و استقبال نموده نعمان را فرود آورده و با زوجه خود گفت در ناصیه این شخص آثار بزرگی باهر تهیّاً ضیافتی کن و در مهمان نوازی همّتی و غیرتی نما زن گفت گوسفندی داریم ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره نموده ام پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد نعمان برده آنگاه گوسفند را ذبح نموده مائدهئی ترتیب داد و آن شب را نعمان از محبّت

و الفت حنظله بکمال خوشنودی و سرور بسر برد و چون فجر طالع شد نعمان عزم عزیمت فرمود به حنظله خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان‌نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان ابن منذر و قدوم تو را بکمال اشتیاق منتظرم مدتی گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظیمی در دیار طی روی نمود حنظله باحتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب بحضور پادشاه شتافت از غریب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده‌خاطر شده آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی سختی است اگر امروز نظرم بر یگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیاید اکنون حاجتی که داری بخواه

حنظله گفت از یوم بؤس بی‌خبر بودم و نعمت دنیا بجهت حیات و بقا است و چون مرا در این ساعت چشیدن کأس هلاک مقرر از خزاین ارض چه فایده متصور
نعمان گفت از این امر چاره‌ئی نیست
پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم بؤس حاضر گردم

نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست تا آنکه نظرش بر شریک بن عمرو بن قیس شیبانی که یکی از خدّام نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند

یا شریکا یا بن عمرو

هل من الموت محاله

یا اخی کلّ مصایبا

اخی من لا اخی له

یا اخی النعمان فیک ال

یوم عن شیخ کفاله

ابن شیبان کریم

انعم الرحمن باله

شریک گفت ای برادر بجان جوانمردی نتوان نمود بیچاره متحیر ماند پس شخصی که موسوم به قراد بن اجدع کلیبی بود برخاست و کفالت نمود مشروط باینکه اگر یوم بؤس سنه آتیه حنظله را تسلیم ننماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند پس نعمان پانصد شتر به حنظله احسان نموده روانه ساخت

در سنه بعد روز بؤس چون صبح صادق از افق مشرق سر برآورد نعمان با حشمت بی‌پایان بر عادت مألوفه توجه بمحلّ غریبان نمود و قراد را بهمراهی آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت زبان گشودند و تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نماید و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت پاس محبت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد باری چون قریب بغروب شد قراد را برهنه ساخته تا گردن زنند ناگاه از دور سواری پدید شد که بسرعت تمام میتاخت نعمان بسیّاف گفت منتظر چه هستی وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون نزدیک شد حنظله طائی بود

نعمان را آمدن او موافق نیفتاد گفت ای جاهل احمق با وجود آنکه از پنجه مرگ گریختی بار دیگر چرا درآویختی

حنظله گفت وفای بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شیرین و گوارا نمود

نعمان سؤال نمود باعث بر این حق‌گذاری و وفاپوری و مراعات عهد و پیمان چه امری بود حنظله گفت اقرارم بوحدانیت الهیه و ایمانم بکتاب منزله سماویّه نعمان گفت بچه دین متدینی جواب داد که بنفس مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده‌ام نعمان گفت نفحات قدسیّه روح الله را بر مشام من عرضه کن

حفظه ید بیضای هدایت را از جیب محبّه الله برآورد انوار انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود و چون حفظه چند آیات الهیه از انجیل بالحن جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال از این رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این غمام فضل رحمن مأیوس و محروم بودیم و فوراً غریبان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار نمود

حال ملاحظه نمائید که شخصی از اهل بادیه بحسب ظاهر گمنام و بیمقام چون بصفی از صفات مخلصین ظاهر شد چنین پادشاه غیور را با جمّ غفیری از ظلمت شام ضلالت نجات داده بصبح هدایت دلالت نمود و از بادیه هلاکت بت پرستی خلاص نموده بساحل بحر وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عاداتی که فی الحقیقه آفت جمعیت بشریت و مخرب بنیان مدنیت است گردید تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبّر واجب است

خلاصه قلب در منتها درجه احزان و تأسف که از هیچ وجه توجّه عموم را متوجّه آنچه الیوم لایق و سزاوار است نمی بیند شمس حقیقت بر کلّ آفاق مشرق و ما در ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم از کلّ جهات متموّج و ما از تشنگی سوخته و افسرده و ناتوان موائد الهیه از سماء احدیت نازل و ما در مفازه قحط سرگشته و حیران من میان گفت و گریه می تم

و از جمله اسباب کلّیه که سبب اجتناب ادیان سایه بتدین بدین الهی گشته تعصّب و حمیت جاهلیّه است مثلاً ملاحظه فرمائید که خطاب الهی بجمال نورانی و فلک رحمانی سرور اهل عالم و جادلهم بالتی هی احسن وارد و بمدارا و ملایمت مأمور چنانچه آن شجره مبارکه لاشرقیه و لاغربیه نبوت ظلّ الطاف بی نهایت را بر سر عموم اهل عالم افکنده و بملاطفت کبری و خلق عظیم رفتار و حرکت میفرمودند و هم چنین حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام در خطاب و عتاب به فرعون ذی الأوتاد بامر قولاً له قولاً لیتنا مأمور

با وجود شهرت سیر خیریه انبیا و اولیای الهی که فی الحقیقه در جمیع مراتب هیئت بشریه را تا قیام الساعه اسوه حسنه است معذلک بعضی از این تلطّفات و تعطفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقایق کتب مقدسه الهیه محروم و مهجور گشته از اهل سایر ادیان کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابدأ تعارفات عادیّه را نیز جایز نمیدانند با وجود عدم جواز الفت و معاشرت چگونه می توان نفسی را هدایت نموده از ظلام فانی لا بصبح نورانی الا منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصعود اعلی افق علم و هدی تشویق و تحریر نمود حال بعین انصاف ملاحظه نمائید که اگر حفظه با نعمان ابن منذر با کمال محبت و صداقت و مهربانی و مهمان پروری حرکت نمی کرد آن پادشاه و جمّ غفیر از مشرکین را بوحدانیت الهی چگونه مقرر و معترف میگردانید اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملایمت سبب اقبال نفوس و توجّه قلوب شود اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید و کلمه موحشّه عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شقّ القمر نیز بیند اقبال بحق نماید و ثمره اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجّه قلبی الی الله بوده از آن نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان بیادیه غفلت و بطلان فرار نماید و چون بممالک و وطن خود رسد در جمیع روزنامه ها درج نماید که فلان ملت در شرایط انسانیّت بمنتها درجه قصورند

اگر قدری تفکر در آیات و بینات قرآنیّه و روایات مأثورّه از نجوم سماء احدیت نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی بصفات ایمانیّه متّصف و باخلاق روحانیّه متخلّق باشد مظهر رحمت منبسطه الهیه است برای کلّ ممکنات و مشرق الطاف رحمانیه است بجهت کلّ موجودات چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل و انصاف و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاطفت و غیرت و حمیت و انسانیّت است پس اگر نفسی فی الحقیقه

پاک و مقدّس باشد متشبّث بوسایلی شود که جلب قلوب کلّ ملل عالم نماید و بصفات حقّ جمیع عالم را بصراط مستقیم کشاند و از کوثر حیات ابدیّه چشاند

حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت ابدیّه جمهور را فدای منافع موقّته خود مینمائیم و تعصّب و حمیّت جاهلیّه را وسیله عزّت و اعتبار خویشین میشمیریم باین قناعت ننموده بتکفیر و تدمیر یکدیگر میکوشیم و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع و تقوای الهی نمائیم بطعن و سبّ این و آن پردازیم که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف افکار فلان مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجّه نام و ننگ صفّ جماعت دوش پیوسته نبود و اقتدای بشخص دیگر جایز و شایسته نه در این ماه شخص توانگری بحدایق باقیه نشتافت و خیرات و مبرّاتی در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نگشت بنیان شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار بساط ایمان منطوی شد و اعلام ایقان مختفی گشت عالم بضلالت افتاد و در ردّ مظالم فتور و رخاوت حاصل شد روزها و ماهها بسر آمد و عقار و ضیاع در دست مالک سال گذشته باقی ماند در این شهر هفتاد حکومت مختلفه مرتّب بود و حال روز بروز قلّت یافته بیست و پنج حکومت یادگار ماند روزی دویست احکام متضاده و فتاوی متباینه از یک مصدر ظاهر و حال تجاوز از پنجاه نمینماید جمع غفیری از عباد الله بجهت محاکمه سرگردان و حال در مأمّن راحت مستریح و در امان یک روز مدّعی مغلوب و مدّعی علیه غالب و روز دیگر مدّعی غالب و مدّعی علیه مغلوب حال این مسلک مستقیم نیز متروک شد این چه دیانت کفریّه است و این چه ضلالت شرکیّه و اوایلا و اشریعتا و ادینا و امصیبتا ای برادران مؤمنین زمان آخر است و روز قیامت نزدیک

باری باینگونه کلمات تخدیش اذهان بیچارگان اهالی و تشویش قلوب درماندگان مساکینی میشود که از حقایق امور و اساس این اقوال خیر ندارند و نمیدانند که صد هزار اغراض نفسانیه در تحت نقاب اقوال تعصّبیّه بعضی مستور لهذا گمان میکنند که قائل را غیرت دینیّه و خشیه الله بر آن داشته و حال آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در بینائی دیگران کوری خود را مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند لکن دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود البتّه رایحه طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود هیچ امری در عالم بمجرّد قول تصدیق نشود

ورنه این جغدان دغل افروختند

بانگ بازان سفید آموختند

بانگ هدهد گر پیاموزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا

و علمای ربّانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربّانی است البتّه تفوّق ملّت بیضای حقّ را بر جمیع ملل در کلّ مراتب بکمال جدّ و جهد طالب و در تشبّث وسایل ما به الترقّی بمنتهای همّت ساعی و مجاهد و اگر نفسی از این مقاصد خیریه غافل البتّه مقبول درگاه احدیّت نبوده بلکه در کمال نقص بهیئت تامّه ظاهر و در منتهای فقر بکلمه غنا ناطق

گر ضریری لمتر است و تیزخشم

گوشت پاره اش دان که او را نیست چشم

از مقلّد تا محقّق فرقه است

کین چه داود است و آن دیگر صداست

علم و دانش و پاکی و زهد و ورع و آزادگی بهیئت و لباس نبوده و نیست در زمان سیاحت کلمه مبارکهئی از شخص بزرگواری استماع نمودم که تا بحال شیرینی آن کلمه از کامم نرفته و آن اینست نه هر عمّامهئی دلیل زهد و علم است و نه هر کلاهی علّت جهل و فسق ای بسا کلاه که علم برافراخت و ای بسا عمّامه که حکم شرع برانداخت

و کلمه ثالث از این کلمات مقدسه کلمه مخالفاً لهواه وارد چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنع است اسّ اساس اخلاق ممدوحه انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیّه نورانیّه بنی آدم است معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیه انسانی است

چه که هوای نفس آتشی است که صدهزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعل را مخموم نموده و چه بسیار واقع که نفسی بجمیع صفات حسنه انسانیه آراسته و بزبور عرفان پیراسته لکن اتباع هوی شیم مرضیه آن شخص را از هیئت اعتدال خارج نموده در حیّز افراط انداخت نیّت خالصه را بنیّت فاسده تبدیل نمود و هم چنین اخلاق در مواضع لایقه ظاهر نگشت بلکه بقوّت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضرّ متحوّل گشت اخلاق حسنه عندالله و عند مقرّبین درگاهش و نزد اولی الألباب مقبول و ممدوحترین امور لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد و اگر حقایق این امور کما هو حقّه بیان گردد کار بتطویل انجامد و موضوع محمول از میان رود

باری در این بحر هایل هوی کلّ طوایف اروپ با این همه تمدّن و صیتهای هالک و مستغرق و از این جهت کلّ قضایای تمدنیّه شان ساقط التّیجه است بعضی از این کلمه تعجّب نمایند و استیحاّش نفرمایند چون که مقصد اصلی و مطلب کلی از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جمیع شئون تمدّن سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرّب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی از افراد هیئت عمومیّه است و وسایل عظیمه این دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است

و تمدّن صوری بی تمدّن اخلاق حکم اضغاث احلام داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن کسراب بقیعه یحسبه الظّمان ماء انگاشته گردد زیرا نتیجهئی که رضایت باری و راحت و آسایش عمومیست از تمدّن ظاهر صوری بتمامه حاصل نشود و اهالی اروپ در درجات عالیّه تمدّن اخلاق ترقّی نموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیّه ملل اروپ واضح و آشکار است مثلاً ملاحظه نمائید که البوم اعظم آمال دول و ملل اروپ تغلّب و اضمحلال یکدیگر است و در کمال کره باطن باظهار منتها درجه الفت و محبّت و اتّحاد مشغول

و قضیه مشهوره پادشاه آشتی و آسایش پرور در تدارکات مهمّات حربیه و ازدیاد قوه عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ مینمایند چه که صلح و آشتی من دون قوه شدیدیه میسر نگردد در ظاهر بهانه نموده لیلاً و نهراً جمیعاً باعظم جدّ و جهد در تدارکات حربیه میکوشند و اهالی مسکین آنچه بعرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند و چه قدر آلف از نفوس که صنایع نافع را ترک نموده شب و روز بکمال همّت در ایجاد آلت مضرّه جدیدیهئی که بیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء جنس است مشغولند

و هر روز آلت حرّاقه جدیدیهئی احداث و ایجاد میکنند و دول مجبور بر این گردند که آلات حربیه قدیم را ترک نموده در تدارک آلات جدیدیه کوشند چه که آلات حربیه قدیم با آلات حربیه جدیدیه مقاومت ننماید چنانچه در این ایام که سنه هزار و دوویست و نود و دو هجریست در ممالک المان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک نمچه ایجاد توپ نحاسی تازهئی نموده اند که از تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ آتشیبارتر و در هدم بنیان انسانی شدیدتر و سریع التّأثیرتر است و این مصارف باهظه را باید که رعایای فلک زده تحمّل نمایند

حال انصاف دهید که این تمدّن صوری بدون تمدّن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتلاب مرضات الهیست و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدرّ ارکان آسایش و سعادت است

در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که محاربه بین المان و فرنسا واقع شد از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه و مدافعه مایوس و مقهور کشته گشتند چه بسیار بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد و چه بسیار مدن در شام در

منتهای معموریت بود و بامداد عالیها سافلها گشت چه قدر از اولاد صغار که یتیم و بی‌پرستار ماندند و چه قدر پدران و مادران سالخورده ثمره زندگانیشان جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان و مرده دیدند و چه قدر نساء که بی رجال و دستگیر ماندند و هم‌چنین کیفیات احراق کتابخانه‌ها و بعض انبیه جسیمه فرنسا و آتش زدن دارالشفای عسکریه با جمیع عساگر مجروحیه مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشه طایفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف و تخریب جمعیات متضاده متقاتله در پاریس و منازعه و عدوان مابین رؤسای دینیّه کاتولیک و حکومت المان و ظهور فتنه‌ها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی میان حزبین جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا

خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوایف اروپا مینماید بسیار و این عبد چون هتک جهتی را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نمود حال واضح است که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر تصدیق اینگونه امور ننماید آیا طوایف و قبایلی که مغایر شیم حسنه عالم انسانی اینگونه امور موحشه در مابینشان جاری است چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند علی‌الخصوص که نتیجه‌ئی از این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت حالی و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الألباب تقید و اهتمام را سزاوار نیست

در قرون سالفه مراراً و کراراً حکومت المان غالب بر فرنسا گشت و هم‌چنین سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم المان حکمرانی نمود حال جایز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتایج و منافع موقته صوریه گردد لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور نمایند ولکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا گردد

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد

بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که چند ملوک بزرگوار بلندهمت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأیی راسخ قدم پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و بجمیع وسایل و وسایط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریه مؤکد فرمایند این امر اتم اقوم را که فی‌الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کلّ سگان ارض مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشد و در این معاهده عمومیه تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط مابین هیئت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه حریه هر حکومتی بحدی معلوم مخصّص شود چه اگر تدارکات محاربه و قوای عسکریه دولتی ازدیاد یابد سبب توهم دول سایه گردد باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کلّ دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر تدمیر آن حکومت برخیزد اگر جسم مریض عالم باین داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده بشفای باقی دائمی فایز گردد

ملاحظه فرمائید که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تهیاً و تدارکات مهمات جنگ و حرب نباشد و مضطرّ باصطناع آلات حریه جدیده بجهت مقهوریت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلبلی که سبب تأمین مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع فتن داخلیه است محتاج و بس از این جهت اولاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمّل ائقال مصارف باهظه حریه دول راحت و مستریح شوند ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را دائماً در اصطناع آلات مضره که شواهد درتدگی و خونخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانی است صرف نمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیان است

کوشیده سبب فلاح و نجاج نوع بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزّت بر سریر تاجداری مستقرّ و کافّه قبایل و امم در مهد آسایش و راحت آرمیده و مستریح شوند

و بعضی اشخاص که از همم کلّیه عالم انسان بی‌خبرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند نچنان است بلکه از فضل پروردگار و عنایات مقرّبین درگاه آفریدگار و همّت بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فراید زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست همّت غیرت لازم است چه بسیار امور که در ازمنه سابقه از مقوله ممتنع شمرده میشد که ابداً عقول تصوّر وقوع آن را نمینمود حال ملاحظه مینمائیم که بسیار سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی‌الحقیقه آفتاب انور جهان مدنّیت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجاج کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود و لابدّ بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه‌گر گردد

چه که آلات و ادوات حرّیه بر این منوال بدرجه‌ئی رسد که حرب بدرجه ما لا یطاق هیئت بشریه واصل گردد از این تفصیل مشروحّه گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان بخونخوارگی و تیزچنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی و تتبیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلنداختی و جوانبختی صیت عدالت‌پروری و دلجوئی عموم رعایا از اعالی و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قرا و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع اسّ اساس اصول ترقّی و توسیع حال جمهور و تزئید ثروت و غنای عمومی است

ملاحظه فرمائید که در امکان چه بسیار ملوک جهان گیر بر سریر کشورستانی مستقرّ گشتند از آن جمله هلاکو خان و امیر تیمور گورکان که فی‌الحقیقه قطعه عظیمه آسیا را در قبضه تصرف آوردند و اسکندر رومی و ناپلیون اوّل که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسّه عالم گشودند آیا چه ثمره‌ئی از این فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتی معمور گشت و یا خود سعادتی منظور آمد سبب استقرار سلطنت شد و یا باعث انقراض حکومت از آن خاندان گردید هلاکوی چنگیز جنگ‌انگیز از جهان‌گیریش ثمره‌ئی مشهود نشد جز آنکه قطعه آسیا از نایره حرویات شدید چنان تلّ خاکستر گشت و امیر تیمور از کشورستانی بغیر از تشتّت جمعیت عالم و تخریب بنیان بنی‌آدم نتیجه‌ئی حاصل نکرد و اسکندر رومی از فتوحات عظیمه‌اش جز سقوط پسرش از سریر تاجداری و تغلب فلسقوس و بطلمیوس بر کلّ ممالکش فایده‌ئی مشاهده نشد و ناپلیون اوّل از ظفر بر ملوک اروپا الّا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامّه و استیلای تزلزل و اضطراب شدید در قطعه اروپا و اسیری نفس خود در انجام ایّام فوایدی نیافت این آثار ملوک جهان گیر

ولکن قدری در فضایل و خصایل حمیده و عظمت و بزرگواری شأن شهریار عادل انوشیروان باذل تأمل نمائید که آن سرور دادپرور در زمانی بر سریر جهانبانی مستقرّ شد که بنیان قویّ الأركان سلطنت ایران را از هر جهت خلل و فتور طاری شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده بنیان ظلم و بیدادی را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را در ظلّ جناح سلطنتش جمع فرمود در مدّتی قلبه ممالک پژمرده ویران ایران بپرتو حیات‌بخش توجّهاتش زنده و برازنده‌ترین ممالک معموره مسکونه گشت قوای متحلّله حکومت را تکرار اعاده و مزداد و صیت عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعة را احاطه نمود جمهور اهالی از حسیض ذلّت و فلاکت باوج عزّت و سعادت صعود نمودند با وجود آنکه از ملّت مجوس بود صدر آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام مبارک انّی ولدت فی زمن ملک عادل ناطق گشتند و اظهار مسرت از ولادت در زمان حکومت او فرمودند حال آن بزرگوار آیا بسیر مرضیه باین مقام بلند اعلی فایز گشت یا خود بجهان‌گیری و خون‌ریزی ملاحظه فرمائید که در قطب ابداع بچه شانی مفتخر و متباهی گشت که آوازه بزرگواریش در جهان فانی جاوید و باقی ماند و بحیات ابدیه موفق گردید و اگر بیان زندگی دائمی بزرگواران بپردازیم کار این مختصر بمطوّل انجامد و چون واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر فواید کلّیه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم ولکن اگر از این مختصر

نتایج حسنه مشهود گردد ان شاء الله تعالی من بعد باسن اساس حکم الهیّه در عوالم ملکّیه پرداخته بعضی کتب مفیده مفصله
تحریر گردد

باری در عالم وجود سطوت قاهره جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند و بنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید چه
که فتوحات این سیف قاطع را کلّ برایا طوعاً و رضاءً مغلوب گردند و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی درجه معموریت و
آبادی سرافراز شود دو رایت اعظم است که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمثابه نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش بکمال
سهولت در ارکان عالم نفوذ کند رایت اولیّه عقل و رایت ثانیه عدل این دو قوه عظیمه را جبال آهنین مقاومت نتواند و سدّ
سکندری را متانت نماند و این واضح و بدیهیست که حیات این عالم فانی چون نسایم صبحگاهی بی ثبات و در مرور در این
صورت خوشا بزرگواری که در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

بلی جهان گشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر مثلاً
شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی صفّ جنگ بیاراید و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت و ممالک مشتته پراکنده
سمند همّت را در میدان جلادت و شجاعت برانگیزد خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین
لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است الیوم شایسته ملوک مقتدر تأسیس صلح عمومی است زیرا فی الحقیقه
آزادی جهانیان است

کلمه رابعه آن روایت باهر الهدایه مطیعاً لأمر مولاه است این معلوم و مبرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار
است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند یکتا نورانیت امکان بدیانت است و ترقّی و فوز و سعادت خلق در
متابعت احکام کتب مقدسه الهیّه فی الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً اعظم اساس متین رصین
و اکبر بنیان قویم رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویّه و صوریّه و ضابط سعادت و مدنیت هیئت عمومیّه بشریّه است
دیانت است

اگرچه بعضی سبک مغزان که تعمق و تدبّر در اسّ اساس ادیان الهیّه ننموده اند و روش بعضی مدّعیان کاذبه تدبّر را میزان
قرار داده کل را بآن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقّی عموم انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و مسبب بغض و
عداوت کلیّه بین اقوام بشریّه شمرده اند و این قدر ملاحظه ننموده اند که اساس ادیان الهی را از اعمال مدّعیان دیانت ادراک نتوان
نمود چه که هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصوّر نه قابل سوء استعمال است مثلاً اگر سراج نورانی در دست جهلای صبیان
و نایبانیان افتد خانه نفروزد و ظلمت مستولیه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند در این صورت میتوان گفت سراج
مذموم است لا والله سراج هادی سبیل و نوردهنده شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم

از جمله منکران دیانت شخصی بوده ولتر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در ردّ ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار
ملعبه صبیان بی خردان است این شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد رؤسای روحانیّه
ملت مسیحیّه را میزان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیّه کتب مقدسه الهیّه نگشته بر
بعضی مضامین کتب منزله سماویّه محذورات و مشکلات بیان کرده و نزل من القرآن ما هو شفآء و رحمة للمؤمنین و لا یزید
الظالمین الا خساراً

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

بهر محجوبان مثال معنوی

که ز قرآن گر نبیند غیر قال

این عجب نبود ز اصحاب ضلال

کز شعاع آفتاب پر ز نور

غیر گرمی می نیابد چشم کور

یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلّ به الاّ الفاسقین

این معلوم و واضح است که اعظم وسایط فوز و فلاح عباد و اکبر وسایل تمدّن و نجاح من فی البلاد محبّت و الفت و اتّحاد کلّی بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتّحاد و اتّفاق متصوّر و میسر نگردد و در عالم اکمل وسایل الفت و اتّحاد دیانت حقیقیّه الهیّه است لو انفقتم ما فی الأرض جمیعاً ما الّفت بین قلوبهم ولكنّ الله الّف بینهم چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتّحاد حقیقی باطنی و ظاهری قبایل و طوایف متضاده متقاتله را در ظلّ کلمه واحده جمع نموده صد هزار جان حکم جان واحد یافته و هزاران نفوس بهیئت شخص یگانه مجسم گشته

بر مثال موجها اعدادشان

در عدد آورده باشد بادشان

چون که حقّ رشّ علیهم نوره

مفترق هرگز نگردد نور او

جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جانهای شیران خداست

تفصیل واقعۀ در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السّلام و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقّه در تواریخ معتبره مفصلاً مذکور نه بلکه در آیات قرآنیّه و احادیث و توریّه مجمل ذکر شده لکن چون از زمان حضرت موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحه و توریّه و تواریخ معتبره مندرج لهذا مختصراً بیان میشود تا بپراهمین متقنه نزد کل معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آیا دیانت اسّ اصول اصلیه انسانیّت و مدنیّتست و یا خود چنانچه ولتر و امثال او گمان برده اند مخرب بنیان ترقّی و راحت و آسایش جمعیت بشریّه است

و از این جهت که مجال انکار بجهت طایفهئی از طوایف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود که مطابق تواریخ صحیحۀ عموم ملل و مصدّق کلّ اهل عالم است

در زمانی که بنی اسرائیل در مملکت مصر از توالد و تناسل تکثّر نموده در جمیع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فراعنه مصر بر اعزاز و قوّت قوم خود قبطی و اذلال و حقارت سبطی که غریب میسرمدند برخاستند و مدّتی مدید بنی اسرائیل مختلف و متفرّق شده در تحت ایادی ظلم و جور قبطیان اسیر و در اعین کلّ ناس سفیل و حقیر بودند بقسمی که حقیرترین قبطی اذیت و جفا بر عزیزترین سبطی مینمود تا آنکه اسارت و ذلّت و مظلومیت بدرجۀ نهایت رسید شب و روز بنی اسرائیل نه از جان در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون ملجأ و پناهی نمایان طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک مثابه جیحون بنی اسرائیل در این حال پرملال ناگه جمال موسوی اشعه نار احدیه را از شطر وادی ایمن بقعه مبارکه مشاهده فرمودند و ندای جان فرای الهی را از نار موقده ربّانیّه در شجره لاشرقیه و لاغربیه استماع نمودند و بنبوت کلّیه مبعوث گشتند و چون سراج هدایت در انجمن سبطیان برافروختند و بنور هدی آن گمگشتگان ظلمات جهل را بر سبیل مستقیم علم و کمال دلالت فرمودند و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان را در ظلّ کلمه واحده جامعۀ توحید جمع فرموده علم اتّحاد کامل را بر اتلال اتّفاق و یگانگی برافراختند و در مدّت قلیله آن نفوس جاهله بتربیت الهیّه تربیت گشته از بیگانگی به یگانگی حقّ گرویدند و از حقارت و ذلّت و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده بمنتها درجه عزّت و سعادت فایز گشتند

بعد از مملکت مصر رحلت نموده توجّه بموطن اوّل اسرائیل کرده بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل نهر اردن و اریحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالأخره جمیع بلاد مجاوره را از فینیکیه و ادوم و عامون خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت در تحت تصرّف بنی اسرائیل آمد و این طایفه در جمیع شئون و صفات و فضایل انسانیّه از علم و معرفت و ثبات و همّت و جلادت و شجاعت و عزّت و سخاوت بر کلّ قبایل و ملل عالم تفوّق نمودند یک شخص اسرائیلی در آن عصر اگر بین مجمعی داخل میشد بجمیع شیم مرضیه ممتاز بود حتّی قبایل سائره در مدح نفسی اگر زبان میگشودند نسبت اسرائیلی میدادند و در تواریخ متعدّده مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث اکثر مسائل حکمت الهیه و طبیعیّه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمود و سقراط بسیاحت شتافته با بعضی از اجلّه علمای ربّانی اسرائیلی ملاقات نموده در مراجعت به یونان بنیان اعتقاد وحدانیّت الهیه و بقای ارواح انسانیّه بعد از خلع لباس اجسام عنصریه را تأسیس نمود عاقبت جهله یونان بر آن واقف اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان را اهالی مجبور ساخته در مجلس سقراط را بیاله سمّ بچشانیدند باری مختصر اینکه بعد از آنکه ملّت اسرائیلیّه در جمیع مراتب تمدّن ترقّی نمود و بمنتهای درجه سعادت فایز گشت قلیلاً قلیلاً اسّ اساس دیانت و شریعت موسویّه را فراموش نموده بعبادات رسمیه و اطوار غیر مرضیه مشغول شد در زمان رحبعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل اختلاف عظیمی واقع شد و یاربعم که از افراد اسرائیلیان بود سر سلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت چند قرن محاربه بین رحبعام و یاربعم و سلاله شان واقع گشت و قبایل یهود مختلف و متفرّق شدند بالاخصتصار از اینکه معنی شریعه الله را فراموش نموده بتعصّبات جاهلیّه و خصایل غیر مرضیه بغی و طغیان متّصف شدند و علماشان لوازم حقیقت انسانیّه مندرجه در کتاب مقدّس را نسیاً منسیاً انگاشته در فکر منافع ذاتیه خود افتادند و ملّت را بمنتهای درجه غفلت و جهالت مبتلا کردند از ثمره اعمالشان آن عزّت پایدار بمنتهای درجه ذلّت مبدّل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلّط بر ایشان گشته رایت استقلالشان سرنگون شد جهالت و نادانی و نکبت و خودپرستی رؤسای دینیّه و احبارشان مجسم گشته بصورت بختنصر ملک بابل مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را برانداخت بعد از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیه السیوف باقی ماند اسیر کرده به بابل برد بعد از هفتاد سنه اولاد اسرا مرخص شده مراجعت به بیت المقدّس نمودند حزقیا و عزیر علیهما السّلام مجدّداً تأسیس اساس کتاب مقدّس را نمودند یوماً فیوماً ملّت اسرائیلیّه ترقّی نموده صبح نورانی اعصار اوّلیه لایح گشت بعد از مدّتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع هم علمای یهود متوجّه اغراض نفسانیّه گشت و اصلاحات جاریه زمان عزیر علیه السّلام بروش و احوال فاسده تبدیل شد کار بجائی انجامید که عساکر ملوک و جمهوریت رومان مراراً و کراراً ممالک اسرائیلیان را فتح نمودند بالأخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطّنه یهود را با خاک یکسان نمود بقسمی که جمیع رجال را قتل و نساء و اولاد را اسیر و بیوت را هدم و اشجار را قطع و کتب را حرق و اموال را نهب و بیت المقدّس را چون تلّ خاکستر نمود و بعد از این مصیبت کبری ستاره حکومت اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد و تا بحال بر این منوال این ملّت مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده اند و ضربت علیهم الدّله و المسکنة و این مصیبتین اعظمین بختنصر و طیطوس در قرآن مجید مذکور و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الأرض مرّین و لتعلنّ علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولاهما بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید فجاوسوا خلال الدّیار و کان وعداً مفعولاً تا آنکه میفرماید فاذا جاء وعد الآخرة لیسوؤوا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرّة و لیتبروا ما علواً تتبیراً

باری مقصود اینکه ملاحظه شود که دیانت حقیقیّه چگونه سبب تمدّن و عزّت و سعادت و علو منزلت و معارف و ترقّی طوایف ذلیله اسیره حقیره جاهله میشود و چون بدست علماء جاهل متعصّب افتد از سوء استعمال چنین نورانیّت عظمی بظلمت دهما تبدیل میشود

و چون دفعه ثانیه علائم و آثار تشنّت و ذلّت و نیستی و مقهوریت طایفه اسرائیلیان نمودار شد نفحات طیبه قدسیّه روح الله بر شواطی نهر اردن و خطّه جلیل ساطع گشت و ابر رحمت برخاست و بر آن دیار امطار روحانیّت کبری مبدول داشت و از

رشحات و طفحات بحر اعظم برّیه قدس بریاحین معرفه الله معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت درآمد و بنفس مسیحائی نفوس میته سر از قبر غفلت و جهالت برداشته بحیات ابدیه فایز گشتند در مدت سه سال آن نیر اوج کمال در دشت و صحرای اورشلیم و فلسطین حرکت نموده کل را بصبح هدایت دلالت میفرمودند و باخلاق روحانی و صفات مرضیه تربیت مینمودند و اگر ملت اسرائیلیه بآن جمال نورانی اقبال نموده کمر خدمت بر اطاعت می‌بستند بروایح جان‌بخش روح الله بروحی تازه و فتوحی بی‌اندازه مؤید می‌گشتند

ولکن چه فایده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن معدن علم لدنی و مهبط وحی الهی برخاستند الا معدودی قلیل که متوجّه الی الله از شعون ظلمانیّه امکان مقدّس شده قصد معارج لامکان نمودند خلاصه جمیع بلیات شدید بر آن مشرق الطاف الهیه وارد بقسمی که اقامت و استقرار در قریه‌ئی ممکن نبود با وجود این علم هدایت کبری مرتفع و اساس تمدن اخلاق انسانیّه که اصول مدنیت جامعه است مؤسس گشت

در فصل پنجم آیه سی و هفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید که ترجمه‌اش اینست در بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل نمائید اگر نفسی بر طرف ایمن روی تو طپانچه‌ئی زند طرف ایسر را برگردان و هم‌چنین در آیه چهل و سوم میفرماید شنیده‌اید که گفته شده است قریب خود را دوست دار و دشمنت را بعداوت بیازار و اما من چنین میگویم دشمنانتان را دوست دارید و ذکر خیر کنید بدگویان خود را و مبغضانتان را احسان نمائید و نفوسی که شما را اذیت و طرد مینمایند ایشان را دعا نمائید تا بمنزله فرزند پروردگار آسمانی باشید چه که آفتاب او بر گنه‌کار و نیکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت او بر ستمکار و ابرار هر دو ممطر زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید چه اجر و مزیتی از برای شما است آیا مأمورین اخذ اعشار اغلال چنین نمینمایند

و تعلیمات آن مطلع حکمت الهیه از این قبیل بسیار فی‌الحقیقه نفوسی که باین صفات مقدّسه متّصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند

خلاصه آن حضرت شریعت مقدّسه را بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه تأسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک خاصی که جوهر حیات عالم است تعیین فرمودند چنانچه آن مظاهر هدی ولو در ظاهر باعظم نعمت و عقوبت ظالمین مبتلا شدند ولکن فی‌الحقیقه از ظلمات خذلان یهود نجات یافته در صبح ابداع بانوار عزّت سرمدیه مشرق و لایح گشتند

و آن ملت جسیمه یهود معدوم و مضمحل شدند ولکن این نفوس معدوده چون بظلّ شجره مبارکه عیسویه شتافتند فی‌الحقیقه هیئت عمومیّه عالم را تبدیل نمودند در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتها درجه تعصّب و نادانی و حمیت جاهلیّه و شرک بوحدانیت الهیه بودند مدعی اعتقاد بوحدانیت جز شذمه قلیله یهود نه و آنان نیز بکلی مخدول و منکوب و این نفوس مبارکه بترویج امری قیام نمودند که مغایر و مضادّ آراء جمیع هیئت بشریه بود و کلّ ملوک چهار قطعه از قطعات خمسّه عالم بر اضمحلال ملت عیسویه باتمّ عزم برخاستند مع‌ذلک عاقبت اکثری بجان و دل در ترویج دین الهی شتافتند و کلّ ملل اروپ و بسیاری از طوایف آسیا و افریک و بعضی متمکنین جزایر بحر محیط در ظلّ کلمه توحید جمع شدند

حال ملاحظه نمائید آیا در وجود از هر جهت اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری وسیله محبت و الفت و اتحاد و یگانگی تامّ چون ایمان بعزیز علامّ بوده و یا خود اساس تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شرایع سماویّه مشهود گشته

صفاتی که حکما در منتها درجه فلسفه بآن فایز و خصالی که در اعظم درایج کمال بدان متّصف بودند مؤمنین بالله در بدایت تصدیق و ایمان مظهر آن شیم مرضیه انسانیّه میگردیدند ملاحظه کنید نفوسی که سلسبیل هدایت را از ایادی الطاف روح الله نوشیدند و در ظلّ انجیل مستظلّ گشتند بچه درجه از اخلاق واصل گشتند که جالینوس حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت

مسیحیّه نبود مع ذلک در ستایش مؤمنین بالله در شرح جوامع کتاب افلاطون که در سیاست مدن تصنیف نموده مرقوم است که بعینه ترجمه آن این است

جمهور ناس سیاق اقوال برهانیّه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم قومی را که مسمی به نصاری اند و بثواب و عقاب آخرت معتقد و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور مینماید مثل افعال نفسی که فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیاناً مشاهده مینمائیم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوبند انتهی کلام جالینوس و مقام فیلسوف در آن زمان و بعقیده جالینوس مقامی بود که اعظم از آن در ابداع تصوّر نمینمود ملاحظه نمائید که قوه نورانیّه روحانیّه ادیان الهیّه جمهور متدبّین را بدرجهئی از کمالات فایز میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت میدهد

و از آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن ازمه و اعصار تشبّث بخیرات و اعمال صالحات نمودند و بیمارستانها و دارالشفاه و مواضع خیرات تأسیس شد چنانچه اول شخصی که در ممالک رومان محلات عمومیه بجهت معالجه مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد ملک قسطنطین است و این پادشاه عظیم اول ملکی است از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت روح الله قیام فرمود و بکمال همّت در ترویج اساس انجیل جان فدائی نمود و سلطنت رومان را که فی الحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقرّ و مرکوز گردانید و اسم مبارکش در فجر تواریخ چون ستاره سحری درّی و درخشنده است و صیت بزرگواریش در جهان مدنیت و شأن ورد زبان جمیع فرق مسیحائی

خلاصه از برکت تربیت نفوس مقدّسهئی که بر ترویج تعلیمات انجیلیّه قیام نمودند چه اساس متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد چه بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها و محلات و مکتبها بجهت تربیت اولاد ایتم و فقرا تأسیس شد و چه بسیار نفوس که منافع ذاتیه خود را ترک نموده ابتغاء لمرضاة الله اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند ولکن در زمانی که طلوع صبح نورانی جمال احمدی قریب شد زمام امور جمهور مسیحیین در دست قسّیسین جاهله افتاد بکلی آن نسایم رحمانیه از مهّب عنایت منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اسّ اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسی که بظاهر آراسته و بیاطن کاسته بودند ساقط التّبیحه گشت

چنانچه جمیع مورّخین مشهور از اهالی اروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار و سیاست و تمدّن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت قرن سادس میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است ممالک اروپ در منتها درجه توحّش و عدم مدنیت از جمیع شئون بود و باعث اصلی آن آنکه رهایی که باصطلاح اهالی اروپ رؤسای روحانی دینی بودند از عزّت ابدیه اتّباع اوامر مقدّسه و تعلیمات سماویّه انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتّفاق نموده و از عزّت پایدار چشم پوشیده در منافع موقّته فانیه و اغراض نفسانیّه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری میداشتند تا آنکه بالأخره امر بجائی رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار سبب هدم اسّ اساس دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت اهالی اروپ گشت

و چون روایح طیّبه نفحات روحانیّه روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار ناشایسته و نیات غیر لایقه رؤسا زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود فجر امید دمید و موسم ربیع الهی رسید ابر رحمت برخاست و نسایم جان بخش از مهّب عنایت وزید شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزّت سرمدیه مبذول داشت اراضی قابلیات تبدیل گشت و اشرفت الأرض بنور ربّها تفسیر شد جهان جهانی تازه و جسم میّت امکان بروحی بی اندازه فایز گشت بنیان ظلم و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند و متعالی گشت بحر مدنیت بخروشید و انوار معارف بدرخشید اقوام و طوایف متوحّشه اقلیم حجاز قبل از اشتعال سراج وهّاج نبوت کبری در زجاجه بطحا

جاهلترین قبایل و متوحش‌ترین طوایف عالم بودند و سیر مذمومه و عواید موحشه و خونخواری و اختلاف و معادات آن اقوام در کلّ کتب و صحایف تاریخیّه مذکور حتّی طوایف متمدنّه عالم در آن زمان قبایل اعراب یثرب و بطحا را از نوع بشر نمیشمردند لکن بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطّه و دیار از تربیت آن معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و فیوضات شریعت مقدّسه الهیّه در مدّت قلیله در ظلّ کلمه وحدانیّت جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب انسانیّه و کمالات بشریّه چنان ترقّی نمودند که کلّ ملل عالم در آن عصر مبّهوت و متحیر گشتند طوایف و قبایل و ملل عالم که دائماً اعراب را سخریّه و استهزا مینمودند و جنس بیفصل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن و ممالک عرب آمده تحصیل فضایل انسانیّه و اقتباس علوم سیاسیّه و اکتساب معارف و مدنیّت و تعلّم فنون و صنایع مینمودند

آثار تربیت مربّی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توخّش و نادانی در زمان جاهلیّه دختران هفت‌ساله خود را زنده زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن متنفر و متبری از شدّت جهالت منتها رتبه حمیّت و غیرت میشمردند این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت ظاهره آن بزرگوار بدرجه‌ئی رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق و ایران را فتح نموده جمیع مهمّ امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند خلاصه طایفه عرب در جمیع فنون و علوم و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع سرور کلّ ملل و اقوام گشتند و فی الحقیقه بلوغ چنین طایفه متوحشه حقیره در مدّت قلیله بمنتهای درجه کمالات بشریّه اعظم برهان حقیقت و نبوت سرور کائنات است

در اعصار اوّلیّه اسلام جمیع طوایف اروپا اکتساب فضایل و معارف مدنیّت را از اسلام و ساکنین ممالک اندلس مینمودند و اگر در کتب تواریخیّه از جمیع دقّت شود مبرهن و واضح گردد که اکثر تمدّن اروپا مقتبس از اسلام است چنانچه جمیع کتب حکما و دانشمندان و علما و فضلاّی اسلامیّه را قلیلاً قلیلاً در اروپا جمع و بکمال دقّت در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الآن کتب فضلاّی اسلام که در ممالک اسلام ناپود است در کتابخانه‌های ممالک اروپا نسخ عدیده‌اش موجود و قوانین و اصولی که در کلّ ممالک اروپا جاری است اکثر بلکه کلیّه مسائلش مقتبس از کتب فقهیّه و فتاوی علمای اسلامیّه است و اگر خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت تحریر مییافت

مبدأ تمدّن اروپا در قرن سابع هجری واقع و تفصیل این قضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری پاپ رئیس ملّت مسیحیّه از اینکه مقامات مقدّسه نصاری چون بیت‌المقدّس و بیت‌الّحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیّه افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اروپا را تشویق و تحریص نموده باعتقاد خود بحرب دینی و جهاد دلالت کرد و بقسمی فریاد و حنین و اینش بلند شد که کلّ ممالک اروپا قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بیشمار از خلیج قسطنطنیّه گذشته توجّه بقطعه آسیا نمودند و در آن زمان خلفای علویّه بر دیار مصریّه و بعضی ممالک غرب حکمرانی مینمودند و در اکثر اوقات ملوک سورستان یعنی سلجوقیّه بریّه الشّام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند باری ملوک اروپا با سپاه بیشمار هجوم بر بریّه الشّام و مصر نمودند و مدّت دوپیست و سه سال مستمراً مابین ملوک بریّه الشّام و ملوک اروپا محاربه واقع و دائماً از اروپا مدد میرسید هر قلعه‌ئی از قلاع سوریه را بکرات و مرّات ملوک فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ نجات دادند تا آنکه صلاح‌الدین ملک منصور ایوبی در سنّه ششصد و نود و سه هجری بکلی ملوک و عساکر اروپا را از ممالک و سواحل بریّه الشّام و مصر اخراج نموده مایوس و منکوب بممالک اروپا مراجعت نمودند و در این محاربات که بحرب صلیبیون مشهور کرورها از نفوس تلف شد خلاصه از ابتدای تاریخ چهارصد و نود هجری تا سنّه ششصد و نود و سه هجری متّصلاً از اروپا ملوک و سرداران و سرآمدان به بریّه الشّام و مصر تردّد مینمودند و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدّت دوپیست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیّت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک اسلامیّه مشاهده کردند بعد المراجعة در اروپا تأسیس نمودند مبدأ تمدّن اروپا از آن زمان است

ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کلّ آفاق بودید حال چگونه از عزّ قبول بازمانده در زاویه خمول خزیده‌اید منشأ معارف و مبدأ تمدنّ جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته‌اید سبب نوراّیت آفاق بوده‌اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت بازمانده‌اید چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیّه خود را ادراک نمائید کمر همّت و غیرت برنیدید و در تدارک وسایط معارف و مدنّیت بکوشید آیا سزاوار است که طوایف و قبایل اجانب فضایل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد وارثید محروم بمانید آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیلاً و نهاراً در تشبّث وسایل ترقّی و عزّت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصّب جاهلیّه بمضادّت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول گردید و آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیّه را در کسالت و بطالت صرف و ضایع نمائید باز از مقصد دور افتادیم

باری جمیع هوشمندان و مطّلعین بر حقایق احوال تاریخیّه ازمنه سالفه از اهالی اروپ که بصدق و انصاف متّصفند مقرّ و معترفند که اساس جمیع شئون تمدّیه‌شان مقتبس از اسلام است چنانچه مؤلف محقق مشهور دربار از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلّفین و دانایان اروپ اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است در کتاب مسمّی به ترقّی امم در ادبیّات که از تألیفات مشهوره اوست در این باب یعنی اکتساب ملل اروپ قوانین مدنّیت و قواعد ترقّی و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون بسیار مفصّل است لهذا ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه خروج از صدد است و اگر نفسی در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت بآن کتاب نماید

مختصر اینست که جمیع تمدنّ اروپ از قوانین و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحسنه و ادبیّات و صنایع و انتظام و ترتیب و روش و اخلاق حتّی بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس از عرب است بیان نموده و فرداً فرداً بتفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند و هم‌چنین تفصیل دخول عرب در بلاد غرب که الیوم مملکت اسپانیا است و در مدّت قلیله مدنّیت کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسیس نمودند و سیاست مدنّ و معارفشان در چه درجه کمال بود و تأسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان بچه متانت و انتظام بود و سروری و بزرگواریشان در جهان مدنّیت بچه درجه رسید و از ممالک اروپ چه بسیار اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه و طولیدو آمده تعلّم معارف و فنون و اکتساب مدنّیت مینمودند حتّی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپ که موسوم به گربرت بود بمملکت غرب آمده و در مدرسه کوردوفا که از ممالک عرب بود داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده در مراجعت به اروپ بقسمی شهرت یافت که عاقبت بر سریر ریاست دینیّه کاتولیک استقرار یافته پاپ گشت

مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح گردد که ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویّه و ظاهریّه انسان و مشوّق اقتباس مدنّیت و معارف نافعه عمومیّه بشریّه است و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیّه در مدلول این چند کلمه مبارکه داخل قوله تعالی

و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصّالحین و هم‌چنین میفرماید و لتکن منکم اّمّه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و هم‌چنین میفرماید انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذرّون و در تمدنّ اخلاق میفرماید خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و هم‌چنین میفرماید الکاظمین الغیظ و العافین عن النّاس و الله یحبّ المحسنین و هم‌چنین میفرماید لیس البرّ ان تولّوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکنّ البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکه و الكتاب و النّبیین و آتی المال علی حبّه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السّائلین و فی الرّقاب و اقام الصّلوٰة و آتی الزّکوٰة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصّابرین فی البأساء و الضّرّاء و حین البأس اولئک الّذین صدقوا و اولئک هم المتّقون و هم‌چنین میفرماید و یؤثرون علی انفسهم ولو

کان بهم خصاصة ملاحظه فرمائید که در این چند آیه مبارکه درائج حقایق مدنیت و جوامع لوامع شیم مستحسنه انسانیت مذکور

فوالله الذی لا اله الا هو که جزئیات تمدنیّه عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته آیا چه امر نافی در وجود موجود شده که در کتب مقدسه الهیه واضحاً و یا خود تلویحاً مذکور نه

ولکن چه فایده چون سلاح و آلات حربیه در دست جان باشد جان و مال محفوظ نماند بلکه بالعکس سبب قوت و اقتدار سارق گردد بهم چنین زمام امور چون بدست علمای غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون حجاب عظیم حائل گردند اسّ اساس دیانت خلوص است یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض شخصیّه خود گذشته بآی وجه کان در خیریت جمهور بکوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین حقیقی چه که در طینت انسانیّه محبت ذاتیه خود مخمّر و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب جمیل از فواید موقته جسمانیّه خود بگذرد ولکن شخص موقن بالله و مؤمن بآیات او چون موعود و متیقن ثوابت کلیّه اخرویّه است و جمیع نعم دنیویّه در مقابل عزّت و سعادت درجات اخرویّه کأن لم یکن انگاشته گردد لهذا راحت و منافع خود را ابتغاء لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان مبذول دارد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله

و بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کمالات معنویّه و صورتیه است یعنی شخصی که متصف بخرد طبیعی و غیرت فطریّه و حمیت ذاتیه است بدون ملاحظه عقوبات شدیدّه مرتبه بر اعمال شریّه و ثوابت عظیمه افعال خیریه بریء از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریه است اولاً آنکه در تواریخ عمومیّه دقت نمائیم واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهیست و هم چنین ملاحظه مینمائیم که از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربی محروم ماند آناً فاناً شیم غیر مرضیه اش تزیاد یابد پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است و ثانیاً آنکه بر فرض تصوّر اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شرّ و مدلّ بر خیر است این معلوم و واضحست که همچو نفوس چون اکسیر اعظم است چه که این ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه امری در وجود جمهور را بر نیات حسنه و اعمال صالحه ملجأ و مضطرّ مینماید

و از این گذشته آن شخصی که مصدر ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیه الله گردد البتّه در نوایای خیریه اش ثابت تر و راسخ تر گردد

خلاصه فواید کلیّه از فیوضات ادیان الهیه حاصل زیرا متدینین حقیقی را بر صدق طویبت و حسن نیت و عفت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و میثاق و حرّیت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون و مراتب و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیه انسانیه که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت مینماید و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متصف نه البتّه بنمی از یم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیّه کتب مقدسه الهیه متموج است نرسیده و نفعهئی از روایح قدسیّه ریاض الهیه استشمام نموده چه که هیچ امری در وجود بقول تمام نشود هر مقامی را روش و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی

مجملاً مقصود از این بیانات آنکه واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرایع مقدسه ربّانیّه و تعالیم سماویّه اعظم اساس سعادت بشریه است و از برای کلّ اهل عالم نجاج و فلاح حقیقی بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه ولکن بشرط آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد والا اگر جمیع ادویّه برء الساعه که خداوند عالمیان بجهت شفای آلام و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طبیب غیر حاذق افتد صحت و عافیت میسر نگردد بلکه بالعکس سبب اهلاک نفوس بیچارگان و اذیت قلوب درماندگان گردد

مثلاً منبع حکمت الهیّه و مظهر نبوت کلّیه در ترغیب و تحریص اکتساب معارف و اقتباس فنون و فواید بسعی الی اقصی بلاد چین امر میفرماید و لکن طیبیان غیر حاذق منع و ستیزه مینمایند و استدلال می کنند من تشبه بقوم فهو منهم و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک ننموده و نمیداند که شرایع مقدسه الهیه جمهور امت را بر تمهید اصول اصلاحات متتابعه و اقتباس فنون و معارف از امم سائره تشویق و دلالت مینماید و هر نفسی که غیر از این گوید از سلسبیل علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض نفسانیه سرگردان و حیران

حال بدیده انصاف ملاحظه نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل کدام یک مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر امر تأسیس مجالس مشورت است اینکه در نصّ آیه مبارکه است که میفرماید امرهم شوری بینهم و هم چنین خطاباً بمطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضایل کلّیه معنویه و صوریه میفرماید و شاورهم فی الامر در این صورت چگونه امر مشورت مغایر قوانین شریعت مقدسه است و بدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت و مبرهن و مجرب

و یا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط بتحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی و تعلق فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرایع الهیه است و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام قرآن مبین بود چنانچه متواتراً مسموع گشت که حاکم گلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون سؤال و جواب و استیذان از جهتی سیزده نفر بیچارگان کدخدایان قرای گلپایگان را که از سلاله طاهره بودند من دون جرم در یک ساعت در نهایت مظلومیت گردن بریده

اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد کرور بودند بسبب بعضی حرویات داخله و اکثر بجهت عدم قوانین سیاسیه و مطلق العنان و الاراده بودن ولات و حکام تلف شده کم کم برمرور ایام خمس اهالی باقی نمانده چه که حکام باراده خود هر نفس بی جرمی را خواستند باتش قهر و شکنجه بگذاختند و یا خود قاتل مشوث شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بناوختند هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکم بتصرف کیف یثاء بود آیا میتوان گفت این امور موافق عدل و انصاف و مطابق احکام شریعه الله است

و یا خود تشویق و تحریص بر تعلم فنون مفیده و اکتساب معارف عمومیه و اطلاع بر حقایق حکمت طبیعیّه نافع و توسیع دایره صنایع و تزئید مواد تجارت و تکثیر وسایط ثروت ملت منافی اصول دیانت الهیه است و یا خود آنکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی و قرا و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکه آتشی و تسهیل وسایط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم اهالی مضاد عبودیت درگاه حضرت احدیتست و یا خود اشغال معادن متروکه که اعظم وسایط ثروت دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانهها که منبع آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریص و تحریص ایجاد صنایع جدیده و تشویق ترقی امتعه وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریه است

قسم بذات پاک ذی الجلال که متحیرم چگونه پرده بر ابصار افتاده که امور باین بدیهی ادراک نمیشود و چون اینگونه براهین و ادله محکمه بیان شود شبههئی نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در جواب خواهند گفت که در یوم محشر بین یدی الله از معارف و مدنیت کامله انسان سؤال نمیکند بلکه اعمال صالحه را جویند اولاً آنکه سلّمنا سؤال از معارف و مدنیت نمیکند آیا در یوم محشر اکبر در دیوان الهی مؤاخذه مینمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار را چرا سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت بازماندند با وجود آنکه مقتدر بودید که بوسایطی متشبث شوید که سبب عزت مقدسه ملت شوید این را ننموده که سهل است بلکه ملت را از فواید عادیّه نیز بازداشتید آیا این قوم در سماء سعادت چون انجم زاهیه نبودند چگونه باعث شدید که در این ظلمت دهما افتادند و یا خود مقتدر بر ایقاد سراج عزت دارین ملت بودید چرا بجان نکوشیدید و یا آنکه چون سراج نورانی بتوفیقات الهی روشن شد بزرجاه همت او را از اریاح مخالف حفظ ننموده از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید

و کلّ انسان الزمانه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتاباً یلقاه منشوراً

و ثانیاً آنکه چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عمومست آیا موهبتی در عالم اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگان الهی شود لا والله اکبر مثنویات این است که نفوس مبارکه دست بیچارگان را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و بنیت خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بریندند و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهت نفع عموم بکوشند و یثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس

سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ نفسی حین استماع قولی دقت و فراست نمینماید که مقصود قائل از این قول چه و در نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده مثلاً ملاحظه میفرمائید که شخصی بجهت منافع جزئیّه ذاتیه خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهت گردش آسیاب خود مزارع و کشتزار جمع غفیری را تشنه و خراب میکند و بجهت مطاعیت خود دائماً ناس را بر تعصّب جاهلیت که مخرب بنیان مدنیّت است دلالت میکند

حال این شخص با وجود آنکه عملی را مرتکب که مردود درگاه کبریا و مبعوض کلّ انبیا و اولیای الهیست اگر ببیند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون که موجدش عبدالله بونی و از اسلام است بشوید چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود نمالیده آن شخص فریاد برآرد که بنیان شریعت بر هم خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت ابداً سوء اعمال خود را نظر ننماید لکن سبب لطافت و پاکی را جهل و فسق شمارد

ای اهل ایران چشم را بگشائید و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسانست مقدّس گشته بحقیقت امور پی برید و در اتخاذ و تشبّث وسایل حیات و سعادت و بزرگواری و عزت خود بین ملل و طوایف عالم بکوشید

نسایم ربیع حقیقی میوزد چون اشجار بوستان بشکوفه و ازهار مزین گردید و ابر بهاری در فیضان چون روضه خلد سرسبز و خرم شوید ستاره صبحگاهی درخشید در مسلک مستقیم درآئید بحر عزت در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشتابید معین حیات طیبه در جوش در بادیّه تشنگی پژمرده نیاسائید همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند کسالت تا کی و غفلت تا چند از تن پروری جز نومییدی دارین نیابید و از تعصّب جاهلی و استماع اقوال بی فکران و بی خردان جز نکبت و ذلت نبینید توفیقات الهیه مؤید شما و تأییدات ربّانیّه موفّق از چه بجان نخروشید و بتن نکوشید

و از جمله اموری که محتاج اصلاحات تامّه کامله است طریق تعلّم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون است چه که از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرّق گشته و فنون موزّه که داعی بر تطویلش نه بغایت مطوّل شده بقسمی که باید متعلّمین مدّت مدیده اذهان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصوّر صرف است و بهیچ وجه تحقیقی ندارد چه که تعمّق در اقوال و افکار نیست که اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود واضح و مثبت گردد که این نکات بعد از وقوع نیز نیست بلکه صرف اوهام و نتایج تصوّرات بی فایده و توالی ملاحظات بیهوده است و شبههائی نیست که اشتغال باینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید در اینگونه اقوال سبب تضییع اوقات و اتلاف اعمار است بلکه انسان را از تحصیل معارف و فوننی که از لوازم ما یحتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم مینماید انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فواید این فنّ چه چیز است و چه ثمره و نتایجی از او حاصل اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت بشریه را فواید کلی از او حاصل البتّه بجان در تحصیلش بکوشد و الا اگر عبارت از مباحث بی فایده صرفه و تصوّرات متتابعه متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمرهائی از او حاصل نه بجهت انسان حیات خود را در منازعات و مجادلات بی فایده آن صرف نماید

و چون این مطلب بسیار محتاج بتفصیل و محاکمه مکملّه است تا آنکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم که الیوم اهمّامی در آن نه منتهای محسّنات را داشته و هم چنین واضح و مدلل شود که هیئت ملّت بهیچ وجه محتاج بتحصیل بعضی فنون زایده نبوده لهذا در جلد ثانی این کتاب انشاءالله بتفصیل ذکر میشود و امیدواریم که از مطالعه این جلد اول تأثیرات کلیّه در

افکار و اطوار هیئت عمومی حاصل گردد چه که نیت خالصه لیه بر تألیف آن دلالت نمود اگرچه در عالم نفوسی که امتیاز بین افکار صادق و اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمرند و لکن امیدواری این عبد بالطفای بی نهایت ربّ احدیت است بر سر اصل مطلب روییم و اما حزبی که بر آنند در اجراء اصلاحات لازمه باید صبر و تائی نموده شیئاً فشیئاً مجری داشت آیا مقصودشان از این بیانات چه اگر مرادشان از تائی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول و بموقع چه که البته مهمّ امور باستعجال انجام نپذیرد بلکه عجله سبب فتور میگردد

مثل عالم سیاسی مثل انسان است که اول نطفه پس تدرّج در مراتب علقه و مضغه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر تا برتبه احسن الخالقین واصل گردد هم چنان که این از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است بهم چنین عالم سیاسی دفعه واحده از حضيض فتور باوج کمال و سداد نرسد بلکه نفوس کامله لیلاً و نهاراً به وسایل ما به الترقی تشبث نموده تا دولت و ملت یوماً فیوماً بلکه اناً فاناً ترقی و نمو در جمیع مراتب نماید

سه چیز چون در عالم کون بعنایت الهیه موجود شد این عالم خاک بحیات تازه و لطافت و زینت بی اندازه فایز گردد اول اریاح لواقع بهاری و ثانی فیضان و کرم ابر نیسانی ثالث حرارت آفتاب نورانی چون این سه از فضل بی پایان الهی احسان شد باذن الله اشجار و اغصان پزمرده کم کم سرسبز و خرّم گشته بانواع شکوفه و ازهار و اثمار مزین گردند و هم چنین نیات خالصه و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور و همت و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزت و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد

ولکن اگر مقصود از تائی این باشد که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است و بر این منوال بهیچ وجه ثمرهئی حاصل نگردد جز تکرر اقوال بی فایده اگر عجله مضرّ است رخاوت و بطاوت صد هزار درجه مضرّتش بیشتر است بلکه توسط حال ممدوح چنانچه فرموده اند علیکم بالحسنه بین السیئتين که حدّ افراط و حدّ تفریط باشد لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک و لا تبسطها کلّ البسط فابتغ بین ذلک سبیلاً

الزم امور و اقدام تشبثات لازمه توسیع دایره معارف است و از هیچ ملتی نجات و فلاح بدون ترقی این امر اهمّ اقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقایق امور کلیه و دقائق لوازم عصریه

لهذا لازم است که رسایل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم ما یحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن بیراهین قاطعه بیان شود و آن رسایل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلاً خواصّ افراد ملت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب عزت مقدسه ایشان است بکوشند نشر افکار عالیّه قوه محرکه در شریان امکان بلکه جان جهانست افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج تا بحر بحرکت و جوش نیاید امواج برنخیزد و لالی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند

ای برادر تو همه اندیشهئی

مابقی تو استخوان و ریشهئی

باید افکار عمومی را متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار است نمود و این ممکن نه الاً بییان کافی و اقامه دلیل واضح مبرهن وافی چه که بیچارگان اهالی از عالم و خود بی خبرند و شبههئی نیست که سعادت خود را طالب و آمل و لکن حجبات جهل حائل و حاجز گشته

ملاحظه فرمائید که قلت معارف بچه مثابه باعث ذلت و حقارت ملت میشود الیوم اعظم طوایف و ملل عالم از جهت کثرت نفوس ملت چین است که هشتصد کرور و کسری نفوس اهالی است و از این جهت باید که دولتش سرفرازترین دول و ملتش مشهورترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهت عدم معارف و تمدن ادبی و مادی ضعیف و بی پاترین ملل و دول ضعیفه

است چنانچه مدّت قلیلهئی قبل از این عساکر قلیلی از انگلیس و فرانسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که پای تختش را که مسمی به پکین است فتح نمودند حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیّه معارف عصریّه متصاعد و بفنون تمدّن متفنّن بودند اگر کلّ دولّ عالم بر او هجوم می نمودند البتّه عاجز گشته خائِباً خاسراً مراجعت می نمودند

و از این حکایت عجیب تر آنکه حکومت ژوپان در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم و گوش باز کرده تشبّث بوسایل ترقّی و تمدّنات عصریّه و ترویج معارف و صنایع عمومیّه نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیّه متوجّه اصلاح گشته علی العجاله حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چین است در این ایّام با دولت چین مقابلی نمود بالأخره حکومت چین مجبور بمصالحه گشت دقت نمائید که چگونه معارف و تمدّن سبب عزّت و سعادت و حرّیت و آزادی حکومت و ملت میشود

و هم چنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتّی قرا و قصبات صغیره مکتبهای متعدّد گشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند حتّی عنداللزوم اجبار گردند تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کلّ تشبّثات بی فایده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همّت مانند جان جسم بی جان حرکت نکند حال این قوه عظمی در طینت اهالی ایران در منتها درجه موجود محرّکش توسیع دایره معارف است

و اما حزبی که بر آند این اصول تمدنیّه و اساس ترقّی مراتب عالیّه سعادت بشریّه در عوالم ملکیت و قوانین اصلاحات کامله و اتّساع دوایر مدنیّت تامّه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه لایق و سزاوار چنان است که حکومت و ملت ایران تفکّر و تعمّق نموده خود ایجاد امور ما به الترقّی نمایند

البتّه اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیّه فراید ملت و همّت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطّلع بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شود و بکمال جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبّر و تفکّر نموده بتدابیر صائبه ممکنست که بعضی امور اصلاحات کلیّه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند چه که قرونهای عدیده کرورها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیّه بحیّز وجود آمده حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت بنحو دیگر اسباب فراهم آید که ترقّی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود مثلاً ملاحظه نمائید که در ممالک سائره مدّتی مدیده کوشیدند تا آنکه قوه بخار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور و اشغال مشکله را که مافوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند حال استعمال این قوه را ترک نموده و سعی و کوشش شود تا آنکه قوهئی مشابه این قوه کشف و ایجاد شود قرون کثیره لازم است پس بهتر آنست که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً متفکّر در آن باشند که بلکه قوهئی اعظم از آن بدست آید و هم چنین قیاس نمائید سائره فنون و معارف و صنایع و قضیّات مثبت الفوائد عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده مکرراً تجربه شده و بجهت عزّت و عظمت دولت و آسایش و ترقّی ملت منافع و فواید و محسّنات کلیّه اش ثابت و مبرهن گشته حال آن را بدون سبب و داعی ترک نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود تا آن اصلاحات از حیّز قوه بوجود آید و فواید و منافعش ثابت و مبرهن گردد سالها بگذرد و عمرها بسر آید و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

شرف و مزیت اخلاف بر اسلاف در این است که اموری که در زمان سابق بمحکّ تجربه رسیده و فواید عظیمه اش ثابت گشته اخلاف آن را از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی بایشان کنند و از آن گذشته قضایای دیگر خود کشف کرده آن را نیز ضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد که معلومات و مجرّبات اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است و لکن کشفیات خاصّه اخلاف مجهول اسلاف و لکن بشرط آنکه اخلاف از اهل کمالات باشند والا چه بسیار اخلاف که قطرهئی از بحر بی پایان معارف اسلاف نصیب نبرند

قدری ملاحظه نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیّه در زمین خلق شدند آن نفوس بجهت عزّت و سعادت و آسایش و راحت خود البتّه محتاج بامور کثیره هستند حال آن امور را اگر از سایر مخلوقات موجوده اقتباس نمایند اهون است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد امری از امور لازمه تعیّش بشر نمایند

و اگر گفته شود که قوانین و اصول و اساس ترقّی در درجات عالیّه مدنیّت کامله که در ممالک سایه جاری است آن موافق حال و مقتضیات مألوفه اهالی ایران نیست از این جهت لازم است که در خود ایران مدبّران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال این بلاد باشد اول بیان کنند که مضرتّ از چه جهت است

آیا عمار ممالک و تعمیر مسالک و توسّل بوسایل تقویت ضعفا و احیاء فقرا و ترتیب اسباب ترقّی جمهور و تکثیر موادّ ثروت عموم و توسیع دایره معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیّت جان و مال و عرض و ناموس مغایر حال اهل ایران است و آنچه غیر از امثال این امور است مضرتّش در هر مملکت واضح و هویدا است اختصاص بمکانی دون مکان ندارد

باری جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قلّت تفکّر و ملاحظه صدور باید بلکه اکثر معارضین و مسامحین فی الحقیقه اغراض شخصیه خود را در نقاب اقوال بی فایده ستر نموده در ظاهر بیعضی کلمات که هیچ تعلق بآنچه مضمر قلوبست ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوّش مینمایند

ای اهل ایران قلب که ودیعه ربّانیّه است او را از آرایش خودپرستی پاک و مقدّس نموده باکلیل نوایای خالصه مزین نمائید تا عزّت مقدّسه و عظمت سرمدیه این ملّت باهره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لایح گردد این چند روز ایام حیات دنیویّه که چون ظلّ زائل است عنقریب بسر آید جهد نمائید تا مشمول الطاف و عنایت ربّ احدیّت گردید و اثر خیری و ذکر خوشی از خود در قلوب و السن اخلاف بگذارید و اجعل لی لسان صدق فی الآخِرین

ای خوشا حال نفسی که خیر ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حقّ گوی همّت را در میدان منفعت جمهور افکند تا بعنایات الهیّه و تأییدات صمدانیّه مؤیّد بر آن گردد که این ملّت عظیمه را باوج عزّت قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را بحیات طیّبه تازه و زنده نماید و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانی را بحلیه اوراق و ازهار و اثمار سعادت مقدّسه سرسبز و خرم نماید